

تئوری اخلاقی اسلام

تألیف:

استاد سید ابوالاعلیٰ مودودی رحمته

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده‌دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
مقدمه	۳
نظریه‌ی اسلام در مورد اخلاق	۵
پیشوای فاسد و ملت فاسدتر	۱۰
اندیشه‌هایی که در باره‌ی اخلاق در عصر حاضر شائع است:	۱۱
نهضت اخلاقی مغرب زمین	۱۹
پیدایش نهضت:	۱۹
پرسش‌هایی در فلسفه اخلاق	۲۱
تجربه‌های بشری:	۲۵
نظریه اسلام در باره‌ی اخلاق	۳۱
نظریه‌ی اسلام	۳۳
ضامن اجرای قوانین اخلاقی اسلام	۴۳
عامل محرک برای پیروی قوانین اخلاقی اسلام	۴۳
نتیجه‌ی بحث‌های گذشته	۴۵
دو نتیجه‌ی مهم	۵۱
تعاون و همکاری	۵۳

مقدمه

مولانا سید ابوالاعلیٰ مودودی رحمۃ اللہ علیہ این خطابه را به روز ۷ حوت / اسفند سال ۳۲۳ هجری شمسی (مطابق با ۲۶ ماه فیروزی سال ۱۹۴۴ میلادی) در یک اجتماع بزرگ دانشمندان و دانشجویان دانشگاه اسلامیہ (اسلامیہ کالج) در پشاور ایراد فرموده بودند. موضوع خطابه عبارت است از «تئوری اخلاق اسلامی» موصوف طی این مقال مختصر اولتر از همه اخلاق ماده پرستی را خیلی ها جامع تحلیل کرده پوچ و میان تهی بودن آن را آشکار و واضح ساخته اند، و سپس اخلاق اسلامی، پایه های استوار آن و محرکات آن را به صورت مدلل و مبرهن بیان فرموده ثابت ساخته اند که نظام اخلاقی ای که با فطرت بشری و با اصل مقام انسان در کائنات تطابق داشته آن تنها عبارت است از نظام اخلاقی ایی که اسلام ارایه کرده است.

به نحوی از انحا که موصوف این بحر را درون کوزه درآورد، می توانید در سطور آتی آن را ملاحظه و مطالعه فرمائید.

خلیل احمد حامدی
مدیر دارالعروبة للدعوة
الإسلامية المنصورة - لاهور

مورخ - ۶ قوس سال
۱۳۵۹ هـ ش (مطابق با ۲۷
نوامبر ۱۹۸۰

نظریه‌ی اسلام در مورد اخلاق

تا وقتی که اقیانوس وجود انسانی در حال سکون و آرامش است و تا هنگامی که دریای هستی بشری حالت آرام و یکنواخت دارد، انسان به طرز کیفیت اطمینان محسوس می‌کند، زیرا سطح زلال و پاکیزه‌ی آن حجاب و مانعی میان ناظر، و کثافات و لجنی که در زیر آن موجود است، ایجاد می‌کند.

انسان موقعی که در برابر آن نظافت و صفای ظاهری واقع می‌شود کم به فکر گل‌ها و کثافات متعفن ته آن می‌افتد و در صدد کنکاش از منبع و منشأ آن برمی‌آید، تا این که آن دریای هستی توأم با امواج به حرکت آمده و آب‌هایش زیر و رو شود و آنچه در اعماق آن نهفته بود ظاهر و در سطح آب قرار بگیرد و در برابر چشم هر بیننده‌ای نمودار گردد. در اینجا هرکس که چشمانش بهره‌ای از نور داشته باشد به خوبی خواهد دید که امواج اقیانوس هستی بشری چه کثافات و پلیدی‌هایی در بر دارد و این درست همان وقتی است که عموم مردم به اهمیت موضوع پی برده و احساس خواهند کرد که باید ریشه‌ی این پلیدی‌ها و کثافات را که در حباب‌های آب ظاهر است به دست آورده و راه اصلاح آب دریا را از آلودگی‌ها و کثافات اندیشید. به خدا سوگند اگر انسان در چنین موقعیت‌ها نیز متنبه نشود و در پی اصلاح و تهذیب نفس برنیاید این دلیل بزرگی به گرفتاری انسان به نوعی سرمستی و غفلت خواهد بود، چون به ضرر و خطرهایی که وی را احاطه نموده و دامگیرش شده است توجه ندارد.

آنچه مسلم است این است که زمانی که ما در آن زیست می‌کنیم «زمان آن همان آشوب و فساد غیر معمولی است که حالا بیان کرده‌ایم، اقیانوس مجتمع بشری بهیچان آمده و آب‌های آن دچار طغیان وحشت زائی شده است. شما می‌بینید جنگ در آخرین درجه شدت میان دو بلوک و بین ملتی و ملت دیگر در گرفته و تخاصم و دشمنی میان

آنان به اوج کمال رسیده است: بلکه بلوای جنگ و خصومت از انحصار دولت‌ها و ملت‌ها بیرون آمده، به تک تک افراد بشر نیز سرایت کرده است، آن‌ها هم مانند بلوک‌ها و دول به میدان جنگ و معرکه‌ی نزاع کشیده شده‌اند!!

نخستین نتیجه این کار، این شده که اکثریت جهان بشریت طبائع و صفاتی را که زمان‌های طولانی در باطن داشتند. بیرون ریخته و در برابر هر بیننده‌ای قرار داده‌اند، خصائل شیطانی و نوایای سوئی که در طبیعت انسان‌ها نهفته بود و جز از راه بحث‌های دقیق و کاوش‌های علمی نهائی نمی‌شد اطلاع به آن‌ها رسانید، همه برملا شده و پرده از روی مجتمع انسانی و اسرار آن برداشته شده است! امروز کسی پیدا نمی‌شود، گمان کند که میکرب مرضی در بدن او اصلاً وجود ندارد، مگر کسی که جاهل بوده یا چشم از حقایق جهان ببندد و کسی نمی‌تواند از منشأ امراض غفلت کرده و در صدد معالجه برنیاید، جز آن که مشاعرش مختل و یا مانند چهار پایان حس و شعور را از دست داده باشد (همچنین احتیاج به تربیت اخلاقی و معالجه روحی پس از هویداشدن این همه خصال پلید و صفات ناپاک، مسلم و قطعی است. م)

شما خواننده‌ی عزیز می‌بینید اخلاق فاسد و صفات پلید اهریمنی که انسانیت همه وقت آن‌ها را حقیر و محکوم می‌شمارد، در میان کلیه ملل و طوائف بشری پدیدار گردیده است، ستمگری و سنگدلی، آزار و اذیت، دروغ و فریب، پیمان‌شکنی و حيله، خیانت و وقاحت، شهوترانی و استبداد و استعمار و مانند آن گناهایی که جنبه‌ی فردی داشت همه امروز اخلاق قومی و اجتماعی گشته و آثار شومش دامنگیر اجتماع بشری شده است. دولت‌های بزرگ و مقتدر در حالت دستجمعی مرتکب جرائم و معاصی می‌شوند، جرائمی که تاکنون افراد آن همان دولت‌های به علت ارتکاب آن‌ها به زندان انداخته شده و به خاطر آن‌ها کیفر می‌شوند!

هر ملتی از میان خود بزرگترین جنایتکاران و اهل حيله و فریب و صاحبان اخلاق فاسد را انتخاب نموده و زمام امورشان را به آنان واگذار کرده‌اند و بی‌چون و چرا به فرمان آن‌ها گردن نهاده سایه‌وار از ایشان پیروی می‌کنند و به هر راهی که آنان قدم نهند ملت نیز دنبالشان می‌روند!

کار زشتی نمانده که ملل و اقوام با بی‌شرمی تمام مرتکب آن نشوند - ملت‌ها و دولت‌های جهان مرتب به همدیگر افترا بسته و آن را در اطراف عالم پخش می‌کنند، حتی فضا از کثرت دروغ تیره و تار گشته و ذرات جهان در اثر نشر اخبار دروغ که از رادیوها منتشر می‌شود، پلید و کثیف شده است.

مضافاً بر این، مردم کشورها و ساکنین قاره‌های مختلف جهان همه به صورت دسته‌هائی از دزدان و راهزنان درآمد‌ه‌اند - سپس یکی از آنان را می‌بینی که تعقیب جنایتکاران مانند خودش را جرم و گناه نمی‌شمارد و کارهای زشت و ناهنجار آن‌ها را جائز می‌داند برملا گردد، مگر هنگامی که به خودش برخورد دارد و هنگامی که خود دست به تاراج اموال مردم زده و خون آن‌ها را به ناحق می‌ریزد و شهرها را ویران می‌سازد، سیاهی نامه عملش از سیاهی کارنامه حریفش کمتر نیست.

اما مساوات و مواسات و انصاف واقعاً معانی این واژه‌ها پیش این ستمگران بسیار تنگ و محدود است، زیرا معانی آن‌ها پیش اینان جز به پاداشتن عدالت و برابری در ملت‌های خود، نیست، «گمان دارند حق جز در باره‌ی آن‌ها و بر نفع‌شان نیست و اخلاق عالی‌ه آن‌ها به ایشان اجازه می‌دهد که از روی هوسرانی و شهوت‌پرستی حقوق دیگران را ناچیز شمرده و پایمال کنند و این را برای خود کار پسندیده‌ای شمرده و ابتکارش را از خود بدانند!!

سوء نیت، افکار فاسد، فریب‌کاری و خیانت در اکثریت ملت‌ها به درجه‌ای رسیده است که حقوق خویشتن را از مردم به تمام و کمال به دست می‌آورند و کوچکترین

گذشت و اغماض ندارند، لیکن حقوق مردم را پایمال کرده و از بین می‌برند و برای حفظ مصالح و منافع خود میزان‌های مخصوص جهت تشخیص خیر و شر درست کرده‌اند، سپس اگر منافع ملت دیگری را با مصالح و منافع خود معارض دیدند تمام آن مقیاس‌ها را که توقع دارند، ملل دیگر پایند آن‌ها باشند و نسبت به آن‌ها احترام بگذارند، بیدرنگ پشت سر انداخته و از یاد می‌برند.

از طرف دیگر مرض خطرناک پیمان‌شکنی در میان دول بزرگ چنان شیوع پیدا کرده است که یکی را جای اعتماد و اطمینان به دیگری باقی نمانده است، زیرا در موقعی که نمایندگان دولت‌های معظم به خاطر بستن پیمانی دور هم جمع می‌شوند و در ظاهر قیافه جدی و واقعی دارند، در همان ساعت در دل‌شان این معنا هست که در اولین فرصت اگر منافع و اغراض ملی‌شان ایجاب کند با این پیمان و قرارداد مبارزه کنند!

شگفت‌تر این که هنگامی که رهبر ملت و یا نخست و زیر کشوری لبه‌ی چاقویش را برای ذبح چنین قربانی تیز می‌کند و آماده نقض پیمان و عهد می‌شود، حتی یک نفر از افراد ملت نیز به او اعتراضی نمی‌نماید و این عمل زشت و فساد اخلاق را تقبیح نمی‌کند، بلکه ملت جملگی او را تأیید و در ارتکاب به این جرم بزرگ با او تشریک مساعی می‌کنند!

نفاق و فریب‌کاری و مکر به حد نهایی رسیده است، حیل‌گران و مکاران برای گول‌زدن و اغفال مردم، دم از اخلاق نیکو و خصال عالی انسانی می‌زنند و به این طریق می‌خواهند توده‌ی مردم را فریب داده آن‌ها را در راه اغراض و مصالح‌شان، استعمار کنند و به اشخاص ساده‌لوح چنین وانمود کنند که مقصود آنان از مطالبه‌ی مال و استخدام افراد ملت، غرض و منافع شخصی آن‌ها نیست، بلکه آنان که خدمتگذاران مخلص ملت و مصلحین کشورند! این همه مشکلات و سختی‌ها را جز به خاطر خیر و سعادت عالم بشریت، متحمل نمی‌شوند.

اما در باره‌ی خشونت و قساوت دولت‌های عظیم هرچه پیرامون آن قلمفرسائی کنیم کم است زیرا قساوت و شقاوت آنان به اندازه‌ای است که هنگامی که یکی بر دیگری می‌تازد تنها اکتفا نمی‌کند به این که دشمنان‌شان را بکوبند و آنان را زیر پاهایشان بدون احساس رحم و شفقت پایمال نمایند، بلکه با کمال خوشنودی و شادی فجایع و جنایت‌شان را از رادیوها منتشر می‌سازند و با نشر آن فضا را کثیف‌تر می‌کنند، گویا اینان اطمینان دارند که جهان از وجود انسان‌های عاقل و فهمیده خالی شده و دنیا را جز گرگ‌های هار و حیوانات وحشی و خطرناک آباد نمی‌کند!! همچنین رذیله‌های خودپسندی، بیدادگری و استبداد در ملت‌های بزرگ به حدی رسیده است که موقعی که ملت‌های کوچک و ضعیف را در راه منافع و مصالح شخصی‌شان تحت نفوذ و قدرت خود قرار می‌دهند. و خوار و ذبون‌شان نگاه می‌دارند نه تنها بی‌رحمانه ثروت‌های آن‌ها را به یغما می‌برند، بلکه همیشه به طرق مختلف می‌خواهند ماهرانه لباس عزت و سیادت را از تن آنان کنده و از اخلاق و خصال پسندیده تجریدشان گردانند در عوض کوشش می‌کنند تمام رذائل اخلاقی و صفات ناپسند را که خود نیز آن‌ها را پلید و زشت می‌شمارند، در میان آنان رواج دهند.

این مجموعه‌ای از مفاسد بزرگ اخلاق و صفات رذلی بود که به عنوان نمونه یادآور شویم و آنچه ذکر شد جز قطره‌ای از دریا و مشتی از خروار نیست، و اگر شما با نظر دقیق و باریک اطراف مجتمع بشری را مورد دقت و مطالعه قرار دهید برایتان روشن خواهد شد که جهان بشریت جداً به تمام معنا فاسد شده و تن جامعه‌ی انسانی در اثر فساد اخلاق و صفات پلید، متعفن گردیده است - جایی که در زمان‌های گذشته لانه‌های فحشاء، قمارخانه‌ها، مجالس میگساری و لهو و لعب از بدترین اماکن فساد و منفورترین جاها و بزرگترین زخم در تن اجتماع بشری محسوب می‌شد، امروز شما به هر جا نظر افکنید تمدن انسانی را از شرف تا غرب در فساد و آشوب خواهید یافت و خواهید دید

تمام پیکر اجتماع انسانی علیل و تباه شده و میکرب‌های کشنده در آن جمع و آن را به صورت یک زخم مزمن درآورده است.

این همه پارلمان‌ها، مجالس شوری و قانونگذاری، وزارتخانه‌ها، مکتب‌ها و حزب‌های رسمی، آموزشگاه‌ها، ادارات فرهنگ و مراکز تجارت و صنعت - که همه از مظاهر تمدن و آثار پیشرفت انسان محسوب می‌گردند، جز زخم‌های چرکین و جراحتهای عفوفی که باید برای علاج و درمان آن یک جراح حاذق تهیه دهد، نمی‌باشند.

مصیبت بزرگتر و آفت خطرناکتر این که دانش و معرفت که بی‌شک گرانبهاترین چیزی است که خدا به انسان داده است، امروز تمام اقسام و انواع آن در ویران‌ساختن دنیا و از بین بردن فضائل انسانی به کار می‌رود - نیرو و دیگر ابزار زندگی که خداوند در بشر آفریده و برای او فراهم ساخته است تا در نیکی و خیر مصرف کند بشر با به کار بستن آن‌ها در راه‌های فساد و هلاکت مردم، همه آن‌ها را ضایع گردانیده است حتی صفات عالی انسانی مانند شجاعت، ایثار، از خودگذشتگی و صرف بهترین اشیاء در راه‌های خیر، سخاوت، شکیبائی، حلم، همت عالی داشتن و تصمیم قاطع که همیشه در بنی نوع بشر از فضائل و مکارم اخلاق به شمار می‌رود - همه و همه آلت فساد و وسیله برای اخلاق رذیله گردیده است.

پیشوای فاسد و ملت فاسدتر

روشن است که فساد اجتماعی بر جامعه‌ای رخنه نمی‌کند جز از این راه که افراد آن در نهایت درجه دچار فساد و انحطاط اخلاقی شوند - آیا شما خواننده‌ی عزیز تصور می‌کنید که در اجتماعی اکثریت افراد آن، اشخاص صالح و پاک باشند ولی در هیئت اجتماعی ستمگر و یاغی و به شکل فاسدی ظاهر گردند؟! همچنین آیا ممکن است در میان ملت و جمعیتی افراد پاک و نیکوکار و متقی زمام امورشان را به دست مردان آلوده و

ناپاک داده و کلید کارها را در اختیار ستمگران مفسد بگذارند؟ و سپس آن‌ها را آزاد گذاشته و اجازه دهند که تمام شؤون ملی و مسائل دولتی را برخلاف اصول و قواعد اخلاقی حل و فصل نمایند؟!!

بنابراین، اگر شما می‌بینید، دولت‌های بزرگ به طور کلی از هر اخلاق فاسد و خصلت پلیدی علناً ترویج می‌کنند این دلیل بزرگی است که افراد اجتماعات و نوع انسان علی‌رغم پیشرفت‌ها و ترقیاتی که در عالم صنعت، علم و تمدن نصیب شده است، دچار فساد اخلاق شدید و خطرناکی گردیده است، و این مرض خانمان برانداز در بیشتر افراد بشر ریشه دوانیده است، به خدا سوگند اگر انسان تا مدتی به همین حال بماند و این قوس نزولی را بپیماید انسانیت در پرتگاه سقوط قرار گرفته و در منجلاب هلاکت و بدبختی واقع خواهد شد و ظلمت و بیچارگی تا زمان طولانی آنان را فرا خواهد گرفت.

حالا اگر نخواهیم نسبت به این درد بزرگ سهل‌انگار باشیم، و از این مرض خطرناک و کشنده چشم‌پوشی نکنیم و راضی نشویم که این بلا و مصیبت بزرگ دامنگیر همه شود، لازم است فکر اساسی بکنیم و از سرچشمه‌ی این همه فساد و منشأ این سیل بنیان کن به سوی مجمع انسانی روی آورده است، تحقیق نمائیم و چون این همه فساد و انحطاط جز در اخلاق و صفات انسانی ظاهر نیست، لذا قطعاً منشأ و سبب آن را جز افکار و تصوراتی که در باب اخلاق شیوع دارد، چیز دیگر نمی‌توانیم پیدا کنیم.

اندیشه‌هایی که در باره‌ی اخلاق در عصر حاضر شائع است:

حالا باید دید افکار و تصوراتی که امروز در باره‌ی اخلاق جریان دارد چیست؟ ما وقتی که در باره این پرسش فکر کرده و با نظر دقیق به بحث در پیرامون آن بپردازیم، خواهیم دید که این افکار از نقطه نظر پایه و اساس، حاوی دو نوع طرز فکر مختلف است:

نوع اول: عبارت از افکاری است که بر مبنی ایمان به خدا و اعتقاد به زندگی اخروی، استوار است.

نوع دوم: مبنی بر دیگر افکار یعنی اندیشه‌هایی غیر از دو اعتقاد مزبور. ما در این کتاب به خواست خدا در باره‌ی این دو نوع طرز فکر و نظریه‌ی اخلاق، آزادانه به بحث پرداخته و با بصیرت تمام بی‌غرضانه آن‌ها را مورد بررسی و دقت قرار می‌دهیم تا ببینیم این دو نوع تفکر در اطراف جهان بچه‌شکلی درآمده و آثار و نتایج آن در اجتماع بشری چگونه بوده است؟

تحقیق درباره‌ی اندیشه نخست: بر ارباب دانش و روشن ضمیران پنهان نیست که افکاری که براساس ایمان به خدا و زندگی اخروی استوار است طبعاً چنین افکار بر محور ایمانی که مردم نسبت به خدا و روز جزا دارند دور زده و از نظر حد و حدود با مقتضیات آن همشکل خواهد بود، لذا سزاوار است چشمی به اطراف جهان بیافکنیم. تا ببینیم بشر در ادوار زندگی چطور و به چه شکل ایمان به خدا پیدا کرده و اندیشه و تفکر او در باره‌ی حیات جاودانی چگونه بوده است؟

وقتی که در باره‌ی موضوع تحقیق و بررسی کردیم روشن می‌شود که اکثر ملت‌های به اصطلاح خداشناس! در شرک و بت‌پرستی فرو رفته و ارباب‌هائی را به خدا شریک قرار داده‌اند در صورتی که هرگز خداوند اجازه‌ی چنین عملی را به آن‌ها نداده بود - و به خیال باطل‌شان به آن خدایان قدرت‌های خدائی در باره‌ی شؤن مربوط به زندگی روزانه، داده‌اند و این خدایان را هرطور که دلشان خواست تصور می‌کنند و آنان را به صورت خدایانی مطیع و فرمانبر که جز بر وفق اراده‌ی آنان قدرت به کار نمی‌برند و در شؤن زندگی جز مطابق خواسته‌های نفسانی آنان دخالت نمی‌کنند، تصویر می‌نمایند. اینان اگر گناهمانی مرتکب شدند، آن خدایان در پیشگاه خداوند (رب الارباب!) به نفع آنان وساطت کرده و بر ایشان طلب آمرزش خواهند نمود! و اگر در روی زمین با آزادی تمام بدون احساس وظیفه و بی‌مراعات حقوق دیگران مانند چهارپایان بی‌تکلیف که میان پاک و ناپاک و حق و باطل تمیز نمی‌دهند به چریدن مشغول شوند باز گمان دارند

خدایان‌شان پیروزی و رستگاری ابدی آن‌ها را در پاداش نذور و قربانی‌هایی که به پیشگاه ایشان تقدیم داشته‌اند ضمانت خواهند نمود!

بالاخره اینان در باره‌ی الهه موهوم خود خیالات واهی و شگفت‌انگیزی دارند، از جمله گمان دارند، گر فردی از ایشان به دزدی رفت خدایان او را در کف حمایت خود قرار داده و او را از نظر پاسبانان محفوظ نگاه خواهند داشت، بلکه پرده بر چشم نگهبانان می‌کشند تا او به دلخواه خویش هرچه را خواست انجام دهد! گویا میان طرفین (مشرکین و خدایان) قرار دادی به امضا رسیده و پیمانی به این مضمون بسته شده که مشرکین موظفند ایمان به آنان داشته و در حق‌شان به تمام نیکی‌ها معتقد شوند و در تقدیم نذورات و صدقات و احسان به پیشگاه آنان کوتاهی ننمایند - در عوض خدایان نیز در پاداش این اعمال، مشکلات را بر ایشان آسان گردانیده و در کلیه‌ی مقاصد خیر و شر موفقشان بدارند! سپس ایشان که پس از مرگ زنده شدند و در روز قیامت در پیشگاه پروردگار قرار گرفتند، خدایان‌شان آمده و آنان را از عذاب و فشار آن روز برهانند و در حضور خداوند به نفع آن‌ها وساطت کرده و بگویند خدای بزرگ اینان از اطرافیان و حاشیه‌نشینان و دست‌نشانده‌های ما هستند، بار الها! از گناهان این‌ها درگذر و در برابر اعمال‌شان مؤاخذه‌نما! شگفت‌تر این که معتقدند که برخی از آنان اصلاً به پای حساب کشیده نمی‌شوند بلکه بدون رسیدگی به اعمال‌شان وارد بهشت خواهند شد زیرا جلوتر، بعضی از خدایان به تمام معاصی و جنایاتی که آن‌ها مرتکب شده‌اند پرده کشیده و آن‌ها را عفو نموده است!!

این عقائد خرافی و اوهام که از شرک و انحراف از جاده‌ی توحید، سرچشمه می‌گیرد، حقیقتاً مسئله معاد و زندگی پس از مرگ را به صورت نامطلوبی درآورده و از نتایج زیانبارش این است که تمام پایه‌های اخلاقی را که ادیان آسمانی مقام آن‌ها را بالا برده است، متزلزل ساخته و ویران گردانیده است - درست است که اصول اخلاقی در صفحات کتب ضبط است و مردم همیشه با تجلیل و مراعات ادب آن‌ها را به زبان

می‌آورند لیکن حقیقت غیر قابل انکار این است که شرک و اوهام و عقائد خرافی که از آن ناشی می‌شود مشرکین را چنین معتقد ساخته که آنان طرق نجات فراوان دارند که می‌توانند از این رهگذر خود را از قیود قواعد و اصول اخلاقی آزاد سازند و اطمینان خاطر دارند که اگر خود را از زنجیرهای قوانین اخلاقی آزاد ساختند و از حدود آن تعدی و تجاوز نمودند از هر راهی فرار کنند و به هر وسیله تخلص جویند بالاخره به سرحد سعادت و نجات می‌رسند!!

و هنگامی که توجه خود را از مشرکین و از شرک به سوی ادیانیکه ایمان به خدا و اعتقاد به روز جزا تا اندازه‌ای در آنها مطلوب‌تر و کامل‌تر است، معطوف داشتید آنان را نیز بهتر از مشرکین نخواهید یافت، زیرا اینجا نیز خواهید دید مفهوم دین و اوامر الهی به طور کلی در دائره بسیار تنگ قسمتی از شؤون زندگی انسانی، انحصار یافته است عبادت‌های معدودی به جای می‌آورند و شعارهای معینی به پا می‌دارند و از حدود معلومی می‌پرهیزند و به گمان‌شان کلیه آنچه خدا از ایشان خواسته همین امور مزبور بوده و آن نهایت چیزی است که خداوند در دائره تنگ زندگی فردی و خانواده‌ای به آنان امر فرموده است و در پاداش همین عمل‌های محدود خداوند بهشت واسعی به پهنای آسمان‌ها و زمین بر ایشان مهیا ساخته است! اگر چنانچه آنها به این تکالیف معدود قیام کنند و این فرائض معلوم را به جا بیاورند، دیگر واجبی از واجبات و امری از اوامر الهی به جا نخواهد ماند و در بقیه کارهایشان مستقل و در اداره شؤون دیگر زندگیشان هر طور که هوی و هوس‌شان خواست خود مختارند! سپس اگر در قیام به این تکالیف نیز کوتاهی نمودند چندان اهمیتی ندارد، زیرا لطف و رحمت خداوند متعال شامل و امید است تمام گناهان آنها را بریزد و از کلیه خطاهایشان درگذرد و در بهشت آثار گناهان آنها را محو گرداند و با فضل خاصش از آنها پذیرائی نموده و به بهشتی که در آن چشمه‌ها جریان دارد وارد کند!!

تصور دین اینچنین محدود و ناقص، حقیقتاً مانع از این شده که قواعد اخلاقی که شرائع و ادیان آسمانی تشریح نموده‌اند با شئون مختلف زندگی تطبیق گردد و از تأثیر آن‌ها در نشاط اجتماع انسانی کاسته است نتیجتاً تمام طوائف بشری و مجتمعات انسانی از هر هدایت و رشاد بی‌بهره مانده و خود را از هر قیود اخلاقی رها ساخته‌اند در صورتی که همین ادیانی که اینان معتقد به آن هستند سزاوار بود همان اصول اخلاقی را برای جامعه انسانی تحویل دهند - باز این فکر کوتاه درباره‌ی ایمان به خدا و روز و جزا، نیز خالی از فرارگاه‌هایی نیست تا آن‌هایی که می‌خواهند از قیود و چهار چوب اخلاق خود رها سازند به آسانی بتوانند از آن راه‌ها فرار نمایند. اما طوائف دیگر از مردم متدین و آنان که از نظر اعتقاد و ایمان به مبدء و معاد وضع بهتری دارند - مردمانی که از شرک اجتناب ورزیده و بر راستی به خدای بزرگ ایمان دارند و جز خدا یار و ولی دیگری برای خود اتخاذ نکرده‌اند تا به ایشان یاری کرده و روز قیامت پناه‌شان دهند - بی‌شک شما در میان چنین مردم اخلاق نیکو و نفس‌های پاک زیاد پیدا می‌کنید و در میان آن‌ها افراد بسیار پاکیزه و صاحب اخلاق پسندیده و کردارهای نیکو، می‌بینید لیکن حق این است که این چنین مردمان هم در پیرامون مذهب و روحانیت یک تصور محدود برای خود اتخاذ کرده‌اند و همین تصور ایشان را از راه درست دور افکنده است این فرقه اخیر «طائفه سوم» به تمام معنا از دنیا روگردان شده و از مسائل زندگی و امور معیشت به طور کلی چشم پوشیده‌اند. اینان به قسمتی از اعمال قیام کرده و نسبت به آن‌ها فوق العاده جدی هستند. گمان دارند آنچه دین اقتضا می‌کند همین است و بس و آثار ایمان جز این نمی‌باشد و برخی دیگر از این طائفه اهل سیر و سلوک و به اصطلاح اهل باطنند و می‌خواهند با نوعی از ریاضت اهلیت پیدا کنند تا در این جهان با عالم غیب ارتباط برقرار سازند و نغمه‌هایی از آن جهان گوش آنان را نوازش دهد و یا پرتوی از جمال الهی برایشان ظاهر گردد! از جمله افکار این طائفه این است که تصور می‌کنند سعادت و رستگاری به زندگی دنیوی راه ندارد، بلکه اساساً خوشبختی و فلاح با زندگی مساس پیدا

نمی‌کند! باز می‌گویند تنها وسیله تقرب به پیشگاه پروردگار متعال این است که انسان قسمتی از شئون بارز زندگی خویش را در قالب شرایع و ادیان بریزد سپس به تهذیب نفس پرداخته و با عمل‌های مخصوص و ریاضت‌های معینی روحش را صفا و جلا بخشد پس از آن بقیه زندگی را در انجام مراسم مذهبی و وظائف روحانی سپری سازد همه این امور در دائره بسیار تنگ زندگی قرار دارد.

تصور من در باره‌ی این طائفه چنین است: اینان گمان می‌کنند خداوند از آفرینش این جهان غرضی جز این نداشته که برای خود می‌خواسته چند ظرف‌های بلورین و چند آلات بلندگو یا چند رادیوهای لطیف و چند عکس‌های خوش‌نما تهیه کند. روی این هدف بشر را آفرید و این همه لوازم و اسباب را که در اطراف جهان است، در اختیار او گذاشت تا او با ریاضت و تهذیب نفس خویشتن را تغییر ماهیت داده و خود را همان اشیاء نفیس که مطلوب خدا بود قرار دهد سپس با خلوص و ایمان به سوی پروردگارش برگردد!!

بزرگترین صدمه و ضرری که این افکار ناقص و خرافی درباره دین و سیستم اخلاقی و مسائل معنوی به جهان بشریت متوجه ساخته است این است که مردمان پاک و صاحبان اخلاق و خصال نیک را از میدان زندگی و مبارزه کنار زده و آنها را در گوشه‌های خلوت و دور از اجتماع در حال انزوای نگاه داشته است و طبعاً میدان به دیگران - آنان که دارای اخلاق و خصال پست و صفات رذیله‌اند - باقی مانده است و گوی میدان بدون مزاحم در انحصارشان قرار گرفته است.

این خلاصه افکار و اندیشه‌هایی است که امروز در دنیا به عنوان افکار دینی رواج دارد و با ملاحظه آن شما به آسانی می‌توانید تصدیق کنید که بیشتر طوائف بشری، دین واقعی را پشت سر گذاشته و از آن نیروی روحانی و اخلاقی که محصول ایمان حقیقی به خدا و خضوع در برابر آن است، بی‌بهره مانده‌اند. اما جمعیت‌های کمی که همیشه از این نیروی اخلاقی ادیان استمداد جسته و خویشتن را با آن تعالیم تربیت می‌دهند متأسفانه خود را از

اجتماع کنار کشیده و از رهبری عالم بشریت عقب‌نشینی نموده‌اند و میدان مبارزه به دیگران بلامزاحم مانده است. و مثل این‌ها درست مانند باطری برق است که دارای نیروی برق قوی باشد، لیکن مهمل گذاشته شود و مورد استفاده قرار نگیرد، طبعاً نیروی برق آن در چقدر هم زیاد باشد اما در اثر متروک ماندن بهدر رفته و تمام خواهد شد.

نهضت اخلاقی مغرب زمین

آنان که زمام تمدن بشری را امروز به دست گرفته و چرخ آن را می‌گردانند اصول و اندیشه‌های اخلاقی‌شان عاری از ایمان به خدا و اعتقاد به روز رستاخیز است و بر پایه دو عقیده مزبور استوار نمی‌باشد، بلکه آنان سعی می‌کنند حدود و آثاری را که در اثر دو عقیده مذکور در اخلاق مردم به وجود می‌آید از مبادی اخلاقی‌شان جدا کرده و قوانین و دستوراتی غیر از آنچه ادیان آورده‌اند تنظیم کنند! کبر و غرور آنان را واداشته تا از خود ابتکاری به خرج دهند! و فلسفه‌ی اخلاقی نوینی تأسیس نمایند و نخواسته‌اند از راهنمایی‌های خداوند متعال در باره اخلاق بهره‌مند شوند!

اگرچه اکثریت این گروه، ظاهراً معتقد به دینی از ادیان هستند لیکن گمان دارند که دین یک مسئله شخصی بیش نیست و تماسی با اجتماعات بشری نداشته و تنها با فرد سر و کار دارد! به عقیده این گروه دین باید مخصوص فرد بوده و در چهارچوب اعمال فردی منحصر باشد، می‌گویند در صورتی که ادیان کوچکترین نفعی در امور زندگی نمی‌بخشند پس چه نیازی داریم در تدبیر شؤون زندگی به هدایت آسمانی پناهنده شویم و در تنظیم امور اجتماعی از آموزش‌های الهی هدایت بجوئیم!؟

پیدایش نهضت:

نهضت اخلاقی که در اواخر سده‌ی گذشته در آمریکا شروع شد، سپس دامنه‌ی امواج آن به انگلستان و سائر نقاط جهان کشیده شد، پایه اساسی آن که در قطعنامه‌ی جمعیت امریکائی هوداران اخلاق (American Ethical Union) تفصیلاً بیان شده است، عبارت از این است «باید اهمیت موضوع اخلاق و موقعیت خطیر آن در روابط و شؤون مختلف زندگی بشر، اعم از فردی، اجتماعی ملی و دولتی بدون این که ادیان و عقائد مذهبی و

اندیشه‌های متافیزیک کوچکترین تأثیر و دخالتی داشته باشد در نفوس افراد انسان به طور محکم جاگیر شود...».

در دنباله این نهضت در انگلستان هیئتی به نام اتحاد جمعیت‌های هواداران اخلاقی به وجود آمد که چکیده‌ی هدف آن‌ها در عبارت زیر بیان شده است: باید به ملت‌ها و مردم جهان راه خدمت به جامعه و تعاون و همکاری را یاد داد که اصول آن عبارت است از:

۱- بزرگترین هدف و مقصد ادیان عبارت از این است که می‌خواهد در دل مردم محبت و علاقه به خیر و نیکی را ایجاد کند.

۲- انسان در اندیشه‌ها و حیات اخلاقی‌اش نیازمند این نیست که به حقیقت جهان و آفریننده‌ی آن و به زندگی پس از مرگ، معتقد باشد.

۳- افراد انسان طوری تربیت شوند که حق را شناخته و نسبت به آن علاقمند باشند و در تمام شؤون زندگی بر وفق آن رفتار نمایند و تمام این‌ها باید با وسایل کاملاً طبیعی و با استمداد از فطرت و غرائز بشری انجام گیرد اصلاً نیازی به دین نباشد!!

این عبارت چنانچه می‌بینید نشان‌دهنده‌ی افکار و تراوشات مغزی کسانی است که در جهان مقام رهبری نهضت فکری و تمدن را پیدا کرده و سر قافله تمدن بشری به شمار می‌آیند! انصاف این است که آن‌هائی که امروز کلیدهای امور جهان در دست آن‌هاست تصورات و اندیشه‌های محدود و باطلی در باره دین در مغز آن‌ها جای گرفته است، چون آنان مبادی و اصول اخلاقی را از ایمان و اعتقاد به خدا و روز آخرت تفکیک کرده آن‌ها اگر ایمان و اعتقاد به خدا دارند این هم فقط به حدی که خدا موجود است، ولی در موضوع اخلاق خود را نیازمند به هدایت و ارشاد ادیان آسمانی نمی‌دانند حالا بهتر است فلسفه‌های مختلفی را که بشر پس از اعراض از دین و اظهار بی‌نیازی از هدایت ادیان، اختیار نموده است، مورد بحث و بررسی قرار دهیم تا حقیقت آن‌ها را روشن سازیم.

پرسش‌هایی در فلسفه اخلاق

پرسش اول:

نخستین پرسشی اساسی که در فلسفه‌ی اخلاق پیش می‌آید اینست که خیر حقیقی و برتری که سزاوار است هدف تمام افراد بشر بوده و کوشش همه باید به خاطر آن باشد و آن تنها معیار و میزان سنجش کردار بشر گردد و به واسطه آن حکم به خوبی و یا بدی، صواب و یا خطای کارها می‌شود چیست؟

در پاسخ این پرسش قولی که جملگی بر آن باشند و مورد اتفاق عموم باشند انسان نمی‌تواند پیدا کند، زیرا مردم در باره‌ی آن اختلاف نظر دارند: عده‌ای می‌گویند آن خیر حقیقی و برتر عبارت از مسرت و خوشی است. برخی نیز گمان دارند که آن کمال نفس می‌باشد و سومین گروه معتقدند که آن عبارت است از پیروی از تکلیف و وظیفه یا عزم و تصمیم برای انجام آن برای این که آن تکلیف و وظیفه است.

اما آنان که خیر و نیکی مطلق را به خوشی و سعادت تفسیر می‌کنند، لازم است به چند سؤالی که از آن‌ها می‌شود پاسخ کافی دهند:

۱- حقیقت این خوشی چیست؟ آیا مقصود خوشی و مسرتی است که انسان با تحقق بخشیدن به خواسته‌های نفسانی و شهوات جسمی به آن نائل می‌شود و یا آن خوشی است که انسان در نتیجه ترقی در مراتب معرفت و عقل به آن می‌رسد و یا این که مسرتی است که انسان در اثر آراستن خود به زیور ذوق و هنر و بلندی و بزرگی روح، در خویشتن احساس می‌کند؟

۲- سپس صاحبان این مسرت و خوشی کیانند؟ و مطلوب سعادت کیست؟ آیا مراد خوشی و سعادت هر فرد انسان به تنهایی است یا سعادت جمعیتی که انسان با آن جمعیت بستگی و ارتباط دارد یا این که مطلوب سعادت نوع بشری است و یا خوشی دیگران هرکسی که باشد هدف است؟!

همچنین به طائفه دوم - آنان که نیک و خیر حقیقی را به کمال مطلق تفسیر می‌کنند و می‌گویند: هدف نهائی بشر کمال است - چند سؤال متوجه است:

اول- آنان از واژه کمال چه تصویری دارند؟

دوم- میزان و معیار کمال پیش آنان چیست؟

سوم- کمال چه کسی مطلوب است؟ کمال فرد یا کمال ملت و جمعیتی که انسان به

آن منسوب است یا این که مطلوب کمال تمام جهان انسانیت می‌باشد؟

و به همین قرار از کسانی که می‌گویند خیر حقیقی و برتر و پیروی از تکلیف و یا عزم بر ادای آن است برای این که آن تکلیف است و پیروی مطلق و خضوع تام در برابر فرمان نهائی باطن را خیر و نیک مطلق می‌شمارند، سؤال می‌شود که حقیقت این قانون (ادای تکلیف برای این که آن تکلیف است) چیست؟

و چه کسی آن را وضع کرده است که لازم است در برابر او خاضع بود و باید در مقابل آنچه که او تشریح کرده تسلیم شد چون او آن قانون را وضع کرده و تشریح نموده است؟

پاسخ این سؤالات، بسیار مختلف و متفاوت است و این اختلاف نه تنها از نظر تفکر و نه فقط در کتب فلسفه دیده می‌شود، بلکه عملاً نیز مورد اختلاف می‌باشند و هرکس عملاً پیروی یکی از نظریات مزبور است. این جمعیت انبوه و قابل توجه که امروز گردانندگان چرخ تمدن بشری هستند و این هیئت‌هایی که شامل وزیران، رؤسای ارتش، قضایان داد گسترده‌ها، قانونگذاران، آموزگاران، عربیان نسل‌های بشری، و صاحبان صنایع و بازرگانان که مالک انواع ثروت‌ها و اسباب زندگی هستند، سپس کارگزاران کارگاه تمدن انسانی با اختلاف مرتبه و درجه‌ای که دارند. این جمعیت کثیر که خود مشتمل بر افراد مذکور می‌باشد، به خدا سوگند پیش آنان یک معیار و میزان کلی (که مورد اتفاق همگان باشد) برای تشخیص خیر و نیک مطلق، وجود ندارد! بلکه هر فرد فرد آنان ملاک مخصوص به خود داشته و طرز فکر خاصی دارند، اینان اگرچه تحت یک قانون و در راه

یک هدف (تمدن) کار می‌کنند، ولی هریک مشی به خصوصی داشته و وجه نظر ویژه‌ای دارند.

یکی خوشی را غایت کوشش و منت‌های آرزو در زندگی حساب می‌کند و مقصودش از این خوشی این است که به هواهای نفسانی و شهوات جسمانی خود تحقق بخشد. دیگری نیز دنبال سعادت شخصی خویش می‌رود، لیکن این معنا را محفوظ نگاه داشته و در دل مقصود دیگری دارد او کارهایش را برحسب حصول این سعادت و عدم آن اتخاذ می‌کند و روی همین میزان (خوشی و سعادت فردی) حکم به صلاح و فساد کارها می‌کند و به همان ملاک آن‌ها را خوب و یا بد می‌شمارد! ولی از قیافه جدی و وضع پاکیزه ظاهریش آنچه ما می‌انگاریم این است که او برای اجتماع انسانی یک وزیر فهمیده یا یک قاضی منصف یا یک معلم بارع می‌باشد و یا همچنین در هیچ حیثیت دیگری یک عضو صالح از اعضای تمدن انسانی قرار می‌گیرد.

همچنین آن که خوشی و سعادت، سعادت جمعیت محدود و معینی را اراده می‌کند، جمعیتی که مابین آن‌ها و این شخص ارتباط برقرار است و اغراض و استفاده‌های شخصی میان آن‌ها پیوستگی ایجاد کرده است و خوشی به این معنا پیش او خیر و نیک مطلق است و تنها عمل نیک آن است و تمام کوشش‌ها و فعالیت‌ها در راه رسیدن به این خوشی تحمل می‌شود، وقتی که شخص طرز تفکرش در باره خوشی چنین باشد بالمآل جز ملت خود ملت دیگری را دوست نخواهد داشت و فقط منافع ملت و وطن خویش را اختیار خواهد نمود و برای ملت‌های دیگر مار گزنده و عقرب خطرناکی خواهد بود، ولی چون ماگول زیبایی، ظاهر و حسن شگفت‌انگیز او را می‌خوریم لذا او را انسانی بزرگوار و دارای مروت میانگاریم و حواله‌اش می‌کنیم آن همه امانت‌ها که بهره‌ای از آن‌ها برای ملت‌های و خانواده‌های دیگر هم می‌باشد.

همچنین است حال معتقدین به کمال مطلق و وضع پیروان فلسفه ادای تکلیف برای این که تکلیف است. در میان این‌ها نیز افرادی می‌بینید که افکار و اندیشه‌هایشان،

خسارت و ضررهائی مثل سم‌کشنده به تمدن بشری و فرهنگ انسانی وارد آورده و در زندگی روزمره اثرات سوئی گذاشته است، لیکن این‌ها افکار و نظریه‌هایشان رنگ تحقیق و فلسفه زده و سم را به نام داروی شفابخش به مردم عرضه داشته‌اند و به طور دائم در زندگی اجتماعی ما وارد شده و زهرشان را داخل می‌کنند.

یا نیک و بد چیست؟ و هر جمعی که سزاوار است برای تشخیص و شناخت حسن و قبح و خطا و صواب به آن رجوع.

پرسش دوم:

دومین پرسش مهم از سؤالات اساسی در فلسفه‌ی اخلاق این است که وسیله‌ی شناسائی خیر و شر، یا نیک و بد چیست؟ و مرجعی که سزاوار است برای تشخیص و شناخت حسن و قبح و خطا و صواب به آن رجوع شود چه چیز می‌باشد؟

برای این پرسش نیز یگانه پاسخی که مورد اتفاق همه باشد، انسان نمی‌تواند پیدا کند و افکار در باره‌ی این نیز مختلف و گوناگون است، و جواب‌های متعددی در باره‌ی آن اظهار شده است، عده‌ای می‌گویند: وسیله معرفت و شناسائی خیر و شر و تنها مرجع برای فهمیدن صحیح از خطا همانا تجربه‌های ممتد انسانی است.

برخی نیز معتقدند وسیله و طریق شناسائی خیر مطلق، قوانین کلی زندگی و شناخت اوضاع هستی و اصول علمی است که بشر در اثر بحث و تحقیق به آن رسیده است، گروه سوم می‌گویند: تنها وسیله و مرجع وجدان است و بس! طائفه چهارم گمان دارند که آن وسیله و مرجع فقط و فقط تشخیص عقل بشر است.

اینجاست که اختلاف فکری و تشویش اندیشه‌ها به حد نهائی می‌رسد، چنانکه در باره‌ی موضوع پرسش نخست نیز ملاحظه فرمودید و هنگامی که انسان این امور مختلف را وسیله و ملاک برای شناخت خیر و شر و صلاح و فساد قرار داد گویا قاعده‌ی مسلمی برای اخلاق در اینجا به دست می‌آید و آن این است که برای اخلاق میزان کلی و معیار صحیحی که دارای حد و حدود معین باشد، نداریم!! و در این صورت مبانی اخلاق به

صورت شمعی درخواهد آمد که در دست انسان قرار بگیرد و به هر شکلی که او خواست و در هر قالبی که او ریخت می‌تواند آن را به آن شکل و قالب درآورد!

تجربه‌های بشری:

اما تجربه‌های بشری، برای انسان مقدر نیست که از آن‌ها استفاده ببرد و در راه شناسائی صحیح خیر و شر از آن‌ها استمداد جوید، زیرا کلیه تجربه‌هایی که در باره‌ی اخلاق هست ممکن نیست، به طور کامل و تمام پیش انسان جمع باشد سپس با نظری دقیق و جامع الاطراف و معتدل مورد مطالعه قرار بگیرد تا بالمآل شناسائی صحیح از آن‌ها حاصل و نتایج قطعی استنباط شود.

و حقیقت این است که هیچکدام از این دو امر برای انسان امکان ندارد، زیرا اولاً تجربه‌های بشر هنوز تمام نشده و به آخر نرسیده است، بلکه عالی‌الدوام در پیشرفت می‌باشند. و ثانیاً تجربه‌هایی که برای انسان تا به امروز حاصل شده همه در یک جا به طور جمع در برابر او قرار ندارند، بلکه آن‌ها به طور پراکنده در پیش مردمان مختلف وجود دارند و آنان همیشه از رهگذرهای مختلف برحسب خواسته‌ها و عقول‌شان از آن تجربه‌ها استفاده می‌کنند - آیا ممکن است کلیه‌ی نتایجی که عقل‌های ناقص از این معلومات محدود و تجربه‌های ناقص‌تر آن هم که بر وفق امیال نفسانی مورد استفاده قرار می‌گیرند، صد درصد صحیح و محفوظ از خطا باشند؟! پس وقتی که این موضوع ممکن نشد و ممکن نیز نخواهد بود، اندیشه و عقل آنان که گمان دارند تنها وسیله‌ی شناسائی خیر و شر و مرجع برای تشخیص صلاح و فساد، همان تجربه‌های انسانی است چقدر ناقص و بیمار خواهد بود!

همچنین است حال قوانین کلی زندگی و اوضاع هستی اگر آن‌ها وسیله‌ی شناسائی خیر و شر اتخاذ شوند، زیرا اگر شما خواستید توسط آن‌ها نیک و بد و خیر و شر را در باب اخلاق بشناسید از دو حال بیرون نیستید، یا منتظر خواهید بود علم شما به این قوانین و اوضاع تکمیل شود تا به وسیله‌ی آن‌ها کسب معرفت و شناسائی کنید به اندازه‌ای که اطمینان خاطر حاصل گردد، یا این که مردمانی مختلف در مراتب خرد و دانش، تصدی به این کار کنند و آن معلومات ناقصی که تا حال بر ایشان حاصل شده است، با علم به نقصان، آن‌ها را پایه و اساس در مسئله‌ی اخلاق قرار دهند و هریک به تنهایی قضاوت کند که خیر و نیک چیست و شر کدام است.

سپس اگر دانش‌شان در باره آن‌ها زیاد شد و در معرفت این قوانین و اوضاع هستی، قدمی به پیش گذاشتند، بیایند و بر آنچه حکم کرده و قطع نموده‌اند خط بطلان بکشند و آن را تبدیل نمایند و کار به جائی برسد که آنچه را امروز نیک می‌شمارند فردا در شمار زشت‌ها قرار بگیرد و آنچه امروز حکم بشربودنش می‌کنند روزی از روزها تحت عنوان خیر و نیک درآید!

اما دو پاسخ اخیر، (عقل و وجدان) وضع آن‌ها نیز از وضع آنچه که گذشت بهتر نیست، زیرا اگرچه بیشک، عقل نوع توانائی شناخت خیر و شر را دارد و هر انسانی از این مقدار عقل بهره‌مند است و همچنین تردیدی نیست که شناسائی خیر و شر تا اندازه‌ای با وجدان بشر بستگی دارد و انسان با طبع و فطرت خدا دادیش می‌تواند خیر و شر را درک بنماید، لیکن حقیقت این است که هیچکدام از عقل و وجدان به تنهایی کافی نیستند آن شناخت دقیق و مطلوب را در باره‌ی خیر و شر به دست دهند تا انسان آن‌ها را (عقل و وجدان) تنها وسیله‌ی نهائی برای شناسائی آن دو (خیر و شر) اتخاذ نماید. و اگر خواستید به یکی از عقل یا وجدان اکتفا جسته و آن را تنها وسیله‌ی کافی گمان کنید، نه تنها شما به یک وسیله‌ی ناقص و محدود استناد کرده‌اید، بلکه آن وسیله‌ای خواهد بود که حکمش در زمان‌ها و اوضاع مختلف فرق خواهد کرد، چون این عقل و وجدان را اگر

مردمان مختلف در زمان‌های متعدد به کار ببندند حکم به نیکی و بدی اشیاء مختلف خواهند کرد!

این اختلاف و تشتت که در صفحات گذشته به آن اشاره شد، نه تنها منحصرأ در مقالات علمی و مباحث فلسفی ظاهر و هویدا است، بلکه شما آثار آن را به طور واضح در مظاهر تمدن و فرهنگ امروز نیز خواهید یافت - تمام طبقات مؤثر در تمدن فعلی، اعم از زعما و گره کشایان مشکلات سیاسی و اعضای هیئت‌های مؤثر و اتباع آن‌ها و اعم از کسانی که از نظری ایجادکننده و تربیت‌دهندگان رؤسا و زمامداران هستند و از نظر دیگر طبقه مؤثر دیگر را که پیرو دسته اول می‌باشند، به وجود می‌آورند - همه‌ی این طبقات و جمعیت‌ها همیشه به مدارک مزبور مراجعه می‌کنند و هرکس جداگانه به یکی از آن وسائل، در شناسائی خیر و شر توسل می‌جویند.

پس هرکس نیک و بد را با میزان مخصوص به خود می‌سنجد و هر طبقه‌ای از طبقات مردم، خیر و شر را با آن مقیاسی که برای خود اتخاذ کرده است، اندازه‌گیری می‌کند و در نتیجه آنچه را که این یکی نیک تشخیص داده پیش آن دیگری شر محسوب می‌گردد. و از آثار شوم این تشتت رای و اختلاف فکر در باره‌ی اخلاق بشری، این است که اساس ثابت و پایه محکمی را برای اخلاق باقی نگذاشته است - شما می‌بینید امروز بعضی از کارهائی که انسانیت همیشه آن‌ها را از زشتی‌ها و تباهی‌ها می‌شمرد، پیش طائفه‌ای از بشر عین خیر و نیکی به حساب می‌آید و اگر چنانچه خیر مطلق نباشد بی‌شک خیر نسبی محسوب می‌شود و همچنین فضائل و صفات پسندیده‌ای که انسان دائماً حکم به صلاح و نیک‌بودن آن‌ها می‌کرد امروز بعضی از آن‌ها در شمار حماقت و سفاهت و مسخره محسوب می‌شود!

و به طور دائم طبقات مختلفی از بشر فضائل و مکارم اخلاق را علناً بازیچه قرار داده و بدون شرم و حیا بلکه با فخر و مباهات به آن خصال عالی انسانی، با نظر اهانت می‌نگرند!

در زمان گذشته اگر انسانی دروغ می‌گفت و حرف باطل و غلط زیاد می‌زد، ولی به هر حال صدق و راستی را قوام و پایه‌ی اخلاق عالیّه می‌شمرد - اما فلسفه‌هایی که امروز بر عقول و اندیشه‌های بشر حکمفرما است، زور و دروغ را تحت عنوان مکارم اخلاق داخل کرده و آن را فضیلتی برای شخص قرار می‌دهند و به این اندازه هم قناعت نکرده، بلکه خواستند دروغ را هنری بزرگ و علمی مستقل قلمداد کنند و مرتب دولت‌ها، دورغ‌های شاخرداری را روی امواج رادیو در دائره وسیعی پخش می‌کنند.

(این که گفته شد به عنوان مثال بود) و شما می‌توانید مانند آن را در باره‌ی اخلاق سوء دیگر و بقیه اعمال زشت بگوئید - در جایی که همه‌ی این صفات پلید و خصال ناپسند از رذائل به شمار می‌رفت امروز این فلسفه‌های نوین در باره‌ی اخلاق آن‌ها را به خیر مطلق و یا نسبی برگردانده است.

پرسش سوم:

پرسش سوم از سؤال‌های اساسی در فلسفه‌ی اخلاق اینست که ضمانت اجرائی قوانین اخلاقی چیست و کدام نیروئی است که مردم را به احترام از دستورات اخلاقی و پیروی از آن وامیدارد؟

طرفداران فلسفه‌ی خوشی و پیروان کمال مطلق چنین پاسخ می‌دهند که فضائل و مکارمی که انسان را به سوی خوشی و کمال مطلق سوق داده و به مراتب عالی آن دو ترقی می‌دهد، می‌تواند بشر را به پیروی از آن قوانین و عمل به آن‌ها وادار سازد. و اخلاق بدو کردارهای ناپسندی که بشر را وادار به حسیض ناراحتی و گرفتاری واقع می‌سازد و در گودال مذلت و هلاکت ساقط می‌کند، چنان در آن‌ها نیروی جلوگیری هست که کافی است آثار آن‌ها را به ایشان شناسانده و از نتایج‌شان برحذر دارد، پس بنابراین، قوانین اخلاقی نیازی به قدرت خارجی که آن‌ها را اجرا بگذارد، ندارند.

طائفه دوم یعنی آن‌هائی که معتقدند تکلیف را برای این که تکلیف است باید انجام داد، می‌گویند قانون (تکلیف) را برای انسان، حسن نیت و اراده‌ی عادلانه‌اش فرض گردانیده است و از این جهت احتیاجی به نیروی خارجی که در اجراء به کار بستن قوانین اخلاقی مورد استناد شود و پشتوانه عملی شدن آن‌ها گردد، نیست.

اما طائفه سوم، تمایل‌شان به این است که تنها نیروی اصیلی که قوانین اخلاقی را در میان مردم به موقع اجرا می‌گذارد، قومی دولتی و سیاسی است، زیرا هیئت حاکمه خوب می‌تواند آن دستورات را عملی سازد! از این جهت تمام نیروهائی که انسان در زمان گذشته مخصوص خداوند می‌دانست، امروز به هیئت دولت انتقال داده شده است! پس دولت است که برای مردم و ملت راه‌های حق و باطل را تعیین می‌کند و پیچ و خم‌های راه‌هائی را که سزاوار است آنان در زندگی اتخاذ نمایند بر ایشان روشن می‌سازد!

طائفه‌ی چهارمی نیز آمده این نیرو و قوه را عوض دولت به اجتماع داده‌اند - این همه پاسخ‌ها و فلسفه‌های گوناگونی که در صفحات قبل به آن‌ها اشاره شد پیوسته انواع بیشماری از فساد و تباهی را دامنگیر جهان انسانیت کرده است، اما پاسخی که فلاسفه‌ی اخلاق به دو سؤال اول (در باره‌ی عدم احتیاج به نیروی خارجی برای اجرای قوانین اخلاقی) داده‌اند، حتماً بر بیچارگی و گمراهی بشر افزوده و منجر به پراگندگی و از هم‌پاشیدگی سیستم زندگی اجتماعی شده است، و اما پاسخی که بدو پرسش‌های آخر داده شده است، جز این نیست که باعث افزونی پراگندگی و پاشیدگی در اجتماع انسانی گشته است، به طوری که چنین فلسفه‌های متعدد و متنوعی در جهان آراء و اندیشه‌ها ظهور پذیرفته‌اند که برخی از آن فلسفه‌ها مرتبه دولت را تا به مقام خداوند واجب‌الاطاعة بالا برده و افراد ملت را غلامان حلقه به گوش هیئت دولت قرار داده است!

و برخی دیگر از آن‌ها علاوه تدبیر معاش و رسیدگی به اوضاع اقتصادی زمام خیر و شر را نیز ... به عهده‌ی اجتماع گذاشته‌اند، ولی حق این است که نه اجتماع و نه هیئت دولت هیچکدام آن مصونیت و پاکی را که خداوند احدیت دارد، ندارند.

هنگام بحث از پاسخ این سؤال اخیر در باره عاملی که انسان را به احترام قوانین اخلاقی و عمل بر وفق آن علی‌رغم غرائز طبیعی و خواسته‌های نفسانیش وامیدارد چیست؟ نیز، همین حالت تشنگی و پراگندگی روبرو است زیرا در باره‌ی این سؤال نیز برخی می‌گویند، میل به خوشی و شادی و نفرت و انزجار از رنج و مصیبت و ناراحتی عاملی است کافی که می‌تواند انسان را به چنگ‌زدن به این قوانین و ادار سازد. عده‌ی دیگر می‌گویند: مطلوبیت کمال مطلق و دوری‌جستن انسان از بدبختی و نقصان محرکی است که به تنهایی می‌تواند انسان را به تقیید به مبادی اخلاق و تمسک به شاخه‌های آن ترغیب و تشویق نماید - جماعتی هم عاملی را که انسان را به احترام از قانون و ادار می‌کند، حسن نیت می‌دانند و آن را وسیله‌ی کافی برای پیروی انسان از مبادی عالی‌ه‌ی اخلاق معرفی می‌نمایند - طائفه‌ی چهارم سعی می‌کنند این مشکل را از راه طمع در پاداش و ترس از کیفر دولت، حل کنند و عنایت مخصوصی به بیم مردم از خشم دولت می‌دهند (و آن را مؤثر در پیروی اخلاق می‌دانند).

بعضی‌ها نیز اصرار دارند ثابت کنند که افکار عمومی و پاداش‌هائی که اجتماع برای انسان در برابر اخلاق می‌دهد و یا خشم و غضبی که از ناحیه اجتماع به انسان متوجه می‌شود، یگانه عاملی است که می‌تواند انسان را ترغیب به خیر کند و از شرور بازش دارد.

همه این پاسخ‌های پنجگانه موقعیت خطیر و والائی را در میان سیستم‌های اخلاقی که در این عصر رائج و شایع است، جائز می‌باشند و اگر انسان در باره‌ی این سؤال تأمل کند و پیرامون آن نیک بیاندیشد برایش روشن می‌شود که تمام عوامل و ضامن اجراهایی که گفته شد چه بسا ممکن است باعث رذائل و مفسد اخلاقی نیز شود، اگرچه امکان دارد انسان را به مکارم و فضائل اخلاق و ادار سازد، بلکه عامل شر و فسادبودن آن‌ها بیشتر از عامل خیر و نیکی‌بودنشان می‌باشد و حق این است که به طور کلی این عوامل قطعاً در ایجاد فضائل اخلاقی عالی‌ه و خصال فاضله پسندیده انسانی کافی به نظر نمی‌رسند.

نظریه اسلام در باره‌ی اخلاق

از این بحث اجمالی که در باره‌ی اخلاق و فلسفه‌هائی که امروز در خصوص آن مشهور است کردیم. در نخستین وهله به خوانندگان عزیز روشن می‌شود که جهان به طور کلی در تزلزل اخلاقی شدیدی واقع گشته و به آشوب سختی گرفتار شده است و انسان پس از آن که خویشان را از خدا و راهنمائی‌های او بی‌نیاز دانسته، نتوانسته است اساس محکمی که آن را زیربنای اخلاقیات قرار دهد و ساختمان زندگی بهتری روی آن استوار گرداند، به طوری که اطمینان آور و رضایتبخش باشد، پیدا کند!

بشر هرگز نتوانسته پاسخ کافی و حل درستی در زمینه‌ی سؤالات اساسی اخلاق پیدا کند و نتوانسته است خیر و نیک مطلق که سزاوار است هدف زندگی بوده و تمام کوشش‌ها و کردارهایش دور آن بچرخد و میزان سنجش اعمال خیر و شر بوده و توسط آن نیک بد و صحیح و ناصحیح را بشناسد، به دست آورد.

و نه توانائی این را داشته است از مرجع اصلی اطلاع پیدا کند که با مراجعه به آن، حق و باطل و خیر و شر را از هم تشخیص دهد و بشناسد.

و همچنین موفقیت حاصل نکرده که برای خود نیروئی تهیه بکند که با توسل به آن بتواند یکی از قوانین عالی‌ی جهانی اخلاق را به موقع اجرا بگذارد و نیز تمکن پیدا نکرده ضامن اجرائی پیدا کند که در نفوس بشر رغبت صادقانه به خیر و نیکی و نفرت از بدی و باطل را برانگیزد.

بالاخره پس از آن که انسان از خدای خویش روگردان شده و نسبت به او کفر ورزیده است، خواسته است این مسائل را به تنهائی حل کرده بدون استفاده از هدایت نور الهی گره مشکلات آن‌ها را باز کند و گمان می‌کند موفق به حل گردیده و راه حل‌هائی پیدا نموده است - لیکن حقیقت این است که این همه انحطاط اخلاقی که امروز در جلو مان

می‌بینیم و نزدیک است موج خطرناک آن تمدن مانی و آثار آن را ویران سازد، همه این‌ها جز نتیجه‌ی اندیشه‌های سست و افکار باطل بشر چیز دیگر نیست.

آیا هنوز وقت آن نرسیده است که در باره‌ی اساس صحیحی که ممکن است اخلاق انسانی روی آن به طور محکم و استوار، بنا شود، بحث و جستجو کنیم؟ حقیقت این است که این تنها بحث و کاوش علمی نیست، بلکه ضرورتی واقعی از ضروریات روزمره زندگی می‌باشد. مخصوصاً در این عصر پرآشوب که بر ضرورت و اهمیت مسائل اخلاقی افزوده است، قطعاً بحث از چنین اساس اخلاقی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین مسائل زندگی به شمار خواهد آمد.

نظریه‌ی اسلام

به همین جهت من می‌خواهم در این مقام نتایج و محصولات علمی خود را که در اثر بحث و تحقیق به آن‌ها، رسیده‌ام، به شما خوانندگان گرامی عرضه بدارم و امیدوارم آنان که اهمیت و موقعیت خطیر مسائل اخلاقی را احساس کرده‌اند - در باره آن‌ها با حوصله‌ی تمام تأمل و دقت کنند سپس اظهار نظر نمایند که کدام اساس و قاعده‌ای صحیح است یا کدام اساس و پایه صلاحیت دارد که زیربنای اخلاق انسانی واقع شود. اما آنچه که من در نتیجه‌ی تحقیق و کاوش علمی به آن رسیده‌ام این است که هیچ چیزی، جز آن یگانه اساس و پایداری که اسلام آن را تهیه کرده و به جهان انسانیت آماده گردانیده است، صلاحیت ندارد که زیربنای مسئله‌ی اخلاق قرار داده شود. شما خوانندگان عزیز در مکتب اسلام پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای در باره‌ی تمام پرسش‌های اساسی و اصلی فلسفه‌ی اخلاق پیدا خواهید کرد و آن ضعف و سستی را که در پاسخ‌های پیروان فلسفه‌های مختلف اخلاقی مشاهده می‌شد، در هیچ‌کدام از پاسخ‌ها و حل‌های اسلامی نخواهید دید.

باز ضعف و تزلزلی که به برخی از سیستم‌های اخلاقی ادیان چسپیده و نگذاشته است آن‌ها در انسان یک حالت نیرومند و خصلت والائی به وجود آورند و نتوانسته‌اند انسان را چنان تربیت کنند که بار تمدن و مسئولیت‌های سنگین آن را متحمل شوند، در مبادی اخلاقی اسلام شما همچون ضعف و سستی را پیدا نخواهید کرد.

در قوانین اخلاقی اسلام شما یک نوع راهنمایی جامع الاطرافی خواهید یافت که دست انسان را گرفته و او را به مراتب بلندی در تمام مراحل زندگی می‌رساند، و یک سلسله پایه‌های عالی اخلاقی را خواهید یافت که جداً صلاحیت دارند، بهترین سیستم‌های اخلاقی و مدنی روی آن‌ها پی‌ریزی شود و زمانی که رفتار و کردار فردی و

اجتماعی انسان بر روی آن مبادی، استوار گردید - طبعاً حیات اجتماعی انسان هم از نفوذ فساد و پراگندگی در امان خواهد ماند اما دلیل و برهان این مطالب؟ من در اینجا می‌خواهم دلائل ادعای خویش را به طور اختصار و در عین حال کافی، در بیان ذیل از نظر شما بگذرانم.

نقطه‌ای که فلسفه‌های اخلاق از آنجا شروع به بحث می‌کنند، در واقع اصل و ریشه‌ی مسائل اخلاقی و نقطه‌ی شروع نیست، بلکه آن فقط از فروع مسائل اخلاقی بوده و در مرتبه‌ی دوم واقع است، ولی این گروه، فلسفه‌ی اخلاق خود را بر پایه‌ی آن بنا نهاده و آن را مبدء شروع بحث قرار داده‌اند و این نخستین خطا و اشتباهی است که در فلسفه‌ی اخلاق رخ داده است، زیرا پرسش از میزان و مقیاسی که توسط آن ممکن است، حق و باطل اعمال انسان از هم شناخته شود. و سؤال از خیر و نیک مطلق که سزاوار است تمام کوشش انسان در زندگی، در راه رسیدن به آن هدف باشد (هیچکدام از این دو پرسش) پرسش نخستین نبوده و جای آن، مطلع بحث اخلاقی نیست.

به نظر ما، سؤالی که انسان ناچار است نخست آن را عنوان کند و یگانه مشکلی را که بشر باید بیش از هر چیز دیگر آن را حل نماید، عبارت از این است که **موقعیت و مقام انسان در این جهان چیست؟** این پرسش از نظر ترتیب، از کلیه سؤالات اساسی فلسفه‌ی اخلاق، جلوتر است، به این دلیل که تا بشر به موقعیت و مقام خویش در این عالم پی نبرده و مرتبه‌ی خود را تشخیص نداده است، بحث از باقی مسائل اخلاقی لغو و بی‌فائده خواهد بود. بلکه به احتمال قوی، تا هنگامی که انسان در این جهان، مقام و درجه‌ی خود را نشناخته، راه تحقیق، بر او به غرنج و مبهم خواهد بود، و هر قاعده و پایه‌ی اخلاقی که در اثر بحث بخواهد آن را به اثبات برساند از اول خالی از پیچیدگی و ابهام و دور از انحراف نخواهد بود.

برای توضیح به این مثال توجه کنید: شما اگر خواستید در مزرعه‌ای نقشه‌ی کار خود را طرح کنید و حدود تصرفات جائز و غیر جائز را تعیین نمایید، آیا ممکن است پیش از

آن که موقعیت و وضعتان را نسبت به این مزرعه روشن کنید و نوع علاقه‌تان را در باره آن مشخص گردانید، این مسئله را حل کرده و این طرح را بریزید؟

اگر این مزرعه ملک دیگری بود و شما در آن تنها جنبه وکالت و یا نیابت را داشتید، آیا کار شما در این مزرعه و تصرفتان در آن به پیرامون مسائل اخلاقی به طرز خاصی نبود؟ اما اگر مزرعه ملک خودتان باشد، و حدود مالکیت شما خیلی توسعه داشته قطعاً کار و تصرفتان در آنجا به پیرامون مسائل اخلاقی یک نحو دیگری که کاملاً مغایر با شکل اول است، خواهد بود.

آیا شما تردیدی دارید در این که تنها نحوه‌ی علاقه و چگونگی وضع شما در این مزرعه می‌تواند راه عمل صحیح را برای شما روشن کند؟

واقعاً باید اعتراف کرد که تعیین حدود تصرفات مجاز و غیر مجاز و صحیح و غیر صحیح، بستگی کامل به تشخیص موقعیت و منزلت شما نسبت به آن مزرعه دارد و همچنین است پاسخ این پرسش و آن این که کیست که می‌تواند نقشه‌ی کار صحیح را در روی زمین برای شما طرح کند؟ خود شما؟ یا آن کس که شما نایب و نماینده‌ی او در روی زمین هستید؟ اسلام به این سؤال عنایت خاصی مبذول داشته و پیش از هرچیز دیگر می‌خواهد آن را اصلاح و علاج بنماید و بدون کوچکترین شک و شبهه بر ما روشن می‌سازد که انسان در این جهان بنده‌ی خداوند جهان‌آفرین، و نماینده‌ی او در روی زمین می‌باشد و هرچه را که انسان در میان آسمان‌ها و زمین می‌بیند و یا با آن روبرو می‌شود، همه و همه، ملک حقیقی خداوند و نمونه‌ای از مخلوقات و آفریده‌های وی می‌باشند، حتی بدن انسان و تمام نیروها و موهبت‌هایی که در آن بودیعت گذاشته شده، هیچکدام ملک خود انسان نیست، بلکه همه ملک مطلق خداوند متعال است و بس - و خدا بشر را در این جهان آفریده و او را جانشین و نماینده‌ی خود در روی زمین قرار داده است و به او اجازه و حق تصرف را در تمام اشیائی که به آن‌ها روبرو است و یا با آن‌ها تماس دارد (و تصرف در مواهب و قوائی که در وجود او گذاشته شده) داده

است. و در برگزیده شدن انسان به این مقام و مرتبت (خلافة الله) امتحان و آزمایش بزرگی است که از جانب پروردگار به عمل آمده است و البته ثمر و نتیجه‌ی این آزمایش در این جهان ظاهر نخواهد شد، بلکه در آن وقت که اعمال تمام افراد و ملت‌ها و نوع بشر به آخر رسید و نتایج کارهایی که انسان تحصیل کرده و عواقب آنچه که او مرتکب شده به حد نهائی رسید، در چنین وقتی خداوند تمام بندگان را به دادگاه خود می‌کشاند و تمام افراد بشری را جمع می‌کند و در آن واحد به حساب همه شان تک تک و دسته دسته، رسیدگی می‌نماید، سپس در باره‌ی آن‌ها قضاوت می‌کند و آنگاه معلوم می‌شود که چه کسی به وظائف بندگی و نیابتش خوب عمل کرده است و چه کسی کوتاه آمده و عقب‌نشینی نموده است! و این آزمایش فقط پیرامون یک موضوع از موضوعاتی که انسان با آن سر و کار دارد، نمی‌باشد، بلکه شامل کلیه‌ی امور زندگی است و باز منحصر به مرحله‌ای از مراحل زندگی و ناحیه‌ای از اطراف آن نیست، بلکه به تمام مراحل زندگی، فروع و اصول آن احاطه دارد.

سپس انسان در تمام آنچه که خداوند در بدن و روان او بودیعت گذاشته است (غرائز، ملکه‌ها و سائر نیروهای جسمی و روحی) مورد آزمایش قرار خواهد گرفت و در کلیه چیزهایی که به او اعطا شده است (حق تصرف در اشیاء و منافع و مسائل مربوط به آن‌ها) امتحان خواهد شد و بالاخره در همه‌ی این امور در بوته‌ی اختیار و آزمایش درخواهد آمد، تا ثابت شود که چطور از امور مذکوره بهره برده و چه نحو در راه هدف آن‌ها را به کار بسته است؟ و از حق تصرف در اشیاء چگونه استفاده نموده است؟

و هنگامی که موقعیت و مقام انسان در این جهان با بیان مزبور روشن شد، از نتایج آن اینست که انسان حق نداشته باشد در زندگی دنیوی نقشه‌ی کار برای اخلاق خود طرح کند، بلکه همه‌ی این مربوط به خداوند خواهد بود، او است که می‌تواند در باره‌ی زندگی انسان نقشه طرح نماید و پیچ و خم‌های راه صحیح زندگانی را به او روشن سازد.

پس از، به دست آمدن این مطلب کلیه‌ی پرسش‌هایی که فلاسفه در باره‌ی اخلاق مطرح ساخته‌اند خود به خود حل شده و نقاط ابهام آن‌ها روشن خواهد گردید. بالاتر از این، دیگر زمینه‌ای باقی نخواهد ماند که برای هریک از آن پرسش‌ها. پاسخ‌های مختلف و گوناگونی بتراشیم، و یا هریک طائفه یکی از اصول فلسفی و پاسخ‌های اخلاقی را انتخاب نموده و آن را به منزله‌ی چراغی به دست بگیرد و با استفاده از روشنائی آن بر هریک راه جداگانه از راه‌های پرپیچ و خم اخلاق به پیش برود و به این طور این همه گروه‌ها که کورکورانه در راه‌های مختلف به پیش رفتند و به نوعی از تکلف به سوی مقاصد و هدف‌هایشان راه افتند به سبب گمراهی و پیروی از هوی و هوس در روی زمین ایجاد فساد کرده و جهان را پر از آشوب گردانند در صورتی که همه شان عضو یک تمدن و پیرو یک نظام سیستم اجتماعی هستند.

اگر انسان به مقام و مرتبه‌اش که بدان اشاره شد، اعتراف ورزید و با آنچه که اسلام در این جهان برای او مقرر فرموده، اذعان کرد و ایمان آورد، ثابت و مسلم خواهد شد که خیر و نیک مطلق و برتری که سزاوار است انسان در زندگی خود آن را هدف قرار داده و رسیدن به آن را نصب العین قرار دهد، چیزی جز این نیست که انسان در آزمایشی که خداوند از او به عمل می‌آورد، پیروز و موفق آید و خوشنودی پروردگار خویش را تحصیل کند و هر راهی که انسان در کارها پیش بگیرد و هر خط مشی که انتخاب نماید صحت و خطای آن بستگی کامل دارد به این که آیا این طریق چه اندازه بر پیروزی او در راه رسیدن به خیر و نیک مطلق کمک می‌کند یا چه مقدار او را از آن مقصد دور نگاه می‌دارد؟

همچنین از این گفتار سابق ما روشن و مسلم گردید که تنها مرجع صحیح برای شناسائی نیک و بد و صحیح و خطای آنچه که انسان به جا می‌آورد، همانا راهنمایی و ارشاد خداوند است و بس، اما وسائل و مدارک دیگری که انسان برای همین منظور (شناخت خیر و شر) اتخاذ می‌کند، آن‌ها اگرچه صلاحیت دارند کمک و مؤید مرجع

اصلی باشند که به آن اشاره کردیم، ولی به تنهایی صلاحیت ندارند که مرجع و مأخذ برای شناسائی نیک و بد قرار داده شوند.

باز از این بیان گذشته روشن می‌شود که مرجع اصلی نیروی ضمانت اجرای قوانین اخلاقی تنها خداوند است و بس و تنها چیزی که سزاوار است محرک انسان به سوی اخلاق عالی و خصال پسندیده و یا مانع از تخلق او به اخلاق پست و صفات رذیله باشد، همانا محبت خداوند و علاقمند شدن انسان به تحصیل رضا و خوشنودی او و یا ترس از خشم و غضب او می‌باشد.

و از این نظریه اسلامی نه تنها فقط مسائل اساسی فلسفه اخلاق حل می‌شود، بلکه سیستم اخلاقی که برپایه‌ی این نظریه اسلامی به وجود می‌آید، سیستمی است دامنه‌دار که تمام سیستم‌های مختلف اخلاقی که دانشمندان اخلاق به آن‌ها اشاره کرده‌اند، تحت این نظریه اسلامی مندرج و هریک از آن‌ها در محل مناسبی برای خود جا باز می‌کند.

البته دور از انصاف است که گفته شود، سیستم‌های اخلاقی که فلسفه آن‌ها را به بشریت عرضه داشته است در هیچکدام از آن‌ها حق و راستی پیدا نمی‌شود، بلکه تنها عیب آن‌ها این است که یک قسمت از اجزاء حقیقت را گرفته و خواسته‌اند حق را فقط به آن قسمت منحصر نمایند، به عبارت دیگر آن‌ها خواسته‌اند جزء را برگردانده کل قرار دهند، در صورتی که آن حقائق که در این راه (راه تحویل و تحول) از بین می‌رود و ناچار می‌شوند برای تلافی و جبران آن از مطالب باطل استمداد کنند و سخنان واهی به جای آن اتخاذ کرده و به حقیقت آمیخته گردانند، اسلام برخلاف این‌ها تمام حقیقت و کمال واقعیت را آورده است، و در آنچه که در دست اسلام است، تمام حقائق که به طور پراکنده و ناقص در دست مردم است، وجود دارد مثلاً در اسلام برای مسرت و خوشی مقام مناسبی در نظر گرفته شده ولی مقصود از خوشی در فلسفه‌ی اخلاقی اسلام، آن خوشی و سروری است که انسان در نتیجه پیروی از اوامر خداوندی و هدایت یافتن

در اثر ارشاد الهی، در خود احساس می‌کند و همین خوشی و سرور، گاهی ردی است که انسان از آن بهره‌ی جسمانی و مادی می‌برد و گاهی عقلانی و روانی است که تنها روان و دل از آن آگاهی می‌یابد و احیاناً نیز هنری و ذوقی است که طبع و ذوق آن را درک می‌نماید. علاوه بر این خوشی، سرور و سعادت‌ی که در سیستم اخلاقی اسلام وجود دارد، عمومی است و شامل خوشی و سعادت فرد، جماعت و نوع بشری، می‌باشد و در هیچکدام از این انواع خوشی‌ها و مسرت‌ها شما تناقض و اختلافی پیدا نخواهید کرد، بلکه در میان تمام اقسام آن کمال توافق و پیوستگی وجود دارد.

و همچنین برای کمال مطلق در اسلام، مقام و مرتبه والائی هست، ولی کمال مطلوب در اینجا آنست که انسان به توسط آن پیروزی و موفقیت خود را در آزمایش و امتحان خداوندی تضمین نماید و در این کمال: فرد، جماعت، ملت‌ها و نوع بشری همه شرکت داشته و سهیم هستند. پس وظیفه صحیح اخلاقی در نظر اسلام این است که انسان تنها به تأمین کمال فردی خویش کفایت نکند، بلکه علاوه بر کمال فردی خود باید، مردم دیگر را که در مسیر زندگی همراه او دنبال کمال مطلق پیش می‌روند. در تحصیل کمال، یاری و کمک نماید و هرگز احدی نمی‌تواند مانع از ترقی و پیشرفت رفیقش در به دست آوردن کمال، باشد.

و از اینجا است که نظریه کانت (Kant Imanuel) که قائل به لزوم پیروی کامل از فرمان نهائی وجدان بود مقام بلند و ارجمندی پیدا کرده است و برای این کشتی که در اقیانوس بیکران فلسفه دچار بحران شده و به چپ و راست متمایل می‌شد، لنگر محکم و نیرومندی که آن را از اضطراب و غرق نجات دهد مهیا خواهد شد. زیرا قانون لزوم پیروی از فرمان نهائی که کانت می‌گفت و نمی‌توانست حقیقت آن را روشن سازد، در واقع همان دستور و قانونی است که از جانب پروردگار صادر شده و همان شریعت و دینی است که خداوند توانا آن را برای سعادت بشر تشریح فرموده است و خدا است که حقیقت آن قانون را بیان و پیچ و خم‌های آن را روشن ساخته است، و لذا پیروی از آن،

به طور مطلق بر همه واجب است «و نیک مطلق» جز این نیست که انسان به طور کامل از آن تبعیت کرده صادقانه آن را دنبال کند.

سپس آن مرجع و ماخذی که اسلام برای شناسائی نیک و بد باب اخلاق در اختیار ما گذاشته است، بر کلیه مدارک و سندهای دیگر که فلاسفه به آن‌ها رجوع کرده و به آن‌ها استناد می‌جستند، خط بطلان نمی‌کشد، بلکه همه آن‌ها را در یک سیستم صحیح جا داده و آن‌ها را اجزاء منظم یک اصل اصیل قرار می‌دهد، و اما آنچه از این مدارک مورد قبول اسلام نیست، این است که انسان همه و یا برخی از آن‌ها را ماخذ اصلی و تنها وسیله‌ی نهائی برای شناسائی، اتخاذ کند.

زیرا اسلام ثابت می‌کند که آنچه انسان به واسطه‌ی راهنمایی و ارشاد الهی به شناسائی خیر و شر نائل می‌آید، تنها پایه‌ی اصلی معرفت، و مرجع شناسائی است و اما دانشی که از تجربه‌های خویش به دست می‌آورد و یا از قوانین کلی زندگی و اوضاع هستی استفاده می‌کند و همچنین شناخت و دانشی که وجدان و خرد، به آن راهنمایی می‌نماید، همه‌ی این‌ها چیزی جز مؤید و شاهد آن پایه‌ی اصلی، نیستند. آیا نمی‌بینید کارهائی را که ادیان آسمانی نیک و صلاح می‌شمارند، هنوز هم تجربه‌های انسانی به نیک‌بودن آن‌ها گواهند و همچنین قوانین کلی زندگی، صلاح و نیکی آن‌ها را تصدیق می‌نمایند و عقل و وجدان نیز مؤید آن‌ها می‌باشند؟؟؟

ولی با وصف این، بی‌شک تنها میزان درست و واقعی، هدایت الهی است نه این وسائل و طرق مختلف شناسائی و اگر احیاناً از تجربه‌های ممتد انسانی و یا از قوانین زندگی و یا از آراء وابسته به عقل و وجدان، حکمی مخالف احکام آسمانی، به دست آمد قطعاً اعتبار و اطمینان به دستورات و ارشاد خداوندی است نه به این آراء و استنباط‌ها!!! ... و ثمره این میزان صحیح و وسیله‌ی معرفت که در اثر هدایت خداوند و ادیان به دست می‌آید، این است که تمام علوم و معارف بشری در سیستم واحدی جمع و در یک سیاق

چیده می‌شوند، و انسان از آشوب و تزلزلی که از نبود همچون میزان کلی و غرور هرکس به رای و نظریه‌ی خویش ناشی می‌شود، نجات می‌یابد.

همچنین اسلام مشکل و معمای نیروی ضامن اجراء را که لازم بود قوانین اخلاقی توسط آن اجراء گردد، و نیز مسئله‌ی عاملی را که به وسیله آن مردم وادار به کردار پسندیده گشته و از اخلاق پست بیزار شوند، حل می‌کند، ولی نه چنانکه بر تمام نظریه‌هایی که فلاسفه برای حل این مشکل پیشنهاد کرده‌اند خط بطلان کشد، بلکه در ضمن دستوراتش آن‌ها را تصحیح کرده و می‌خواهد مطالب غلطی را که به آن‌ها چسبیده و یا اضافه شده است از آن نظریه‌ها پاک گرداند و همه‌ی آن‌ها را مانند رشته‌های زنجیر به طور منظم در یک سیستم شامل و عمومی بچیند.

ضامن اجرای قوانین اخلاقی اسلام

آئین اسلام و شریعت الهی چون دستوراتش از ناحیه‌ی خداوند است، طبعاً دارای یک نیروی معنوی است که می‌تواند خود به خود در میان مردم اجرا گردد و این قوه‌ی معنوی که بر اجرای نفوذ قوانین اخلاقی مساعدت می‌کند در دل هر فرد با ایمان وجود دارد که او را به سوی طلب خوشنودی پروردگارش به نشاط و حرکت درمی‌آورد و انسان را به دنبال کمال مطلق که در اثر تقرب به پیشگاه خداوندی حاصل می‌شود، وادار به کوشش و فعالیت می‌کند، سپس همین نیروی ضامن اجرا که در دل عموم افراد با ایمان ریشه دوانیده است، قطعاً در اجتماعی که افراد آن را چنین اشخاص تشکیل می‌دهند، وجود خواهد داشت و باز در دولت صالحی هم که براساس و پایه‌های محکم اسلامی تأسیس گردیده، موجود خواهد بود.

عامل محرک برای پیروی قوانین اخلاقی اسلام

و از جمله‌ی چیزهایی که فرد با ایمان را به پیروی و اقتدا به اخلاق وادار می‌سازد، عنایت و اهتمام او به ادای تکلیف و به جا آوردن فرائض و واجبات بوده و همچنین جانب‌داری و حمایتش از حقیقت و درستی از روی بصیرت و بینائی، و زشت و ناچیز شمردن امور باطل را از روی علم و دانش است، و علاوه بر همه‌ی این‌ها، امیدی که فرد با ایمان به ثواب و پاداش اخروی و ترس و وحشتی که از عذاب و زحمت روز جزا دارد، عمده‌ی عاملی محرک برای پیروی دستورات اخلاقی اسلام است.

از مطالب گذشته شما متوجه می‌شوید که چطور اسلام آشوب و اختلافی را که در ناحیه‌ی افکار و کردار انسانی بر بنای وضع سیستم اخلاقی به غیر راهنمایی خداوندی به وجود می‌آید، ریشه‌کن سازد.

نتیجه‌ی بحث‌های گذشته

با توجه به مطالب گذشته نظریه‌ی اخلاقی اسلام کاملاً روشن می‌گردد، زیرا اسلام از نظر ایدئولوژی، خدائی را به بشر معرفی می‌کند که آفریدگار همه بوده و مالک حقیقی انسان و باقی مخلوقات جز او (که یگانه و بی‌نیاز است) کس دیگری نیست و جز او معبودی به حق وجود ندارد و تنها او می‌تواند شرکت کند. بنابراین، وساطتی که هرگز نتواند خدا آن را رد کند، در پیشگاه امکان تحقق ندارد، مگر شفاعتی که به معنای درخواست و تقاضا بوده و سبب جود و بخشش او می‌گردد.

رستگاری و یا زیانکاری بشر، در پیشگاه خداوند بستگی کامل به نوع عملی دارد که در زندگی دنیوی با دست خود انجام می‌دهد - هیچکس نمی‌تواند بر گناهان شخص دیگر پرده بکشد و امکان ندارد که بار گناهان کسی بر دیگری حمل گردد، و هرگز هم ثواب و پاداش عمل احدی را نمی‌توان به دیگری داد. باز خداوند منزّه‌تر از این است که نسبت به طائفه‌ای از بشر، تعصب نشان دهد، و مقام او بلندتر و بالاتر از این است که با یکی کنار آید! و با فرد دیگر کینه بورزد، و یا به خانواده‌ای ستم روا داشته و با دیگری به عدالت رفتار کند و یا این که لطف و عنایتش را شامل حال ملت و یا نسلی گرداند و نسل و یا ملت دیگر را از فضل و رحمتش محروم سازد، بلکه همه مردم پیش خداوند برابرند و به همه شان به طور مساوی، یک قانون اخلاقی وضع کرده است و تنها ملاک امتیاز در پیشگاه خداوندی همانا فضیلت اخلاقی و تقوی و پرهیزگاری است و بس.

و چون خداوند رؤوف و مهربان است، دوست دارد، در میان بندگانش، محبت و رأفت باشد و چون او جواد و کریم است، در بندگانش نیز جود و بخشش را دوست دارد، او بخشنده است، دوست دارد که بندگانش نیز ببخشند و درگذرند، خدا دادگر و دادگستر است، افراد عدالت پیشه را نیز دوست دارد. بالاخره ذات پاک خداوند از صفات

ظلم، تعدی، تنگ‌چشمی و کم‌ظرفیتی منزّه و وارسته است، و از رذائل قساوت، تندخوئی، عصبیت و سازش با یکطرف، منزّه است و لذا در میان بندگان نیز کسانی را که از این صفات پلید شیطانی دورند، دوست می‌دارد.

مضافاً بر این، عظمت و بزرگی بدون معارض، مخصوص خداوند متعال است. پس هرگز خدا دوست ندارد انسان در روی زمین بدون لیاقت و شایستگی، بزرگی بفروشد، در صورتی که تنها بزرگ خدای یگانه و بی‌نیاز است که جز او معبود به حقی وجود ندارد. و همه مخلوقات و آفریده‌های این جهان به طور مساوی، بندگان او هستند و به همین خاطر راضی نیست که یکی از بندگان، خود را به منزله خداوند واجب‌الاطاعة و فرمانده مطلق!، قرار دهد.

باز تنها خدا است که در تمام آسمان‌ها و زمین، مالک حقیقی همه چیز است، اما آنچه در این جهان در اختیار انسان است، جز امانتی که از ناحیه الهی برای مدتی به او سپرده‌اند، چیز دیگری نیست. پس بنابراین، هیچکدام از بندگان خدا نمی‌توانند به طور مستقل در برابر او، امر و نهی کنند، یا صدرنشین باشند! و برای مردم قانون جعل کنند و یا دستور و فرمان صادر نمایند، و یا خویشان را در میان بندگان به طور استقلال لازم‌الاطاعة و مطاع، جلوه دهند در حالی که خداوند تنها ذاتی است که سزاوار است همه‌ی مخلوقات او را اطاعت کنند و نیکی تمام در بشر همین است که او را به طور کامل اطاعت نماید و به فرمان او به طور جدی گردن نهد، سپس خداوند به او احسان و نیکی کند، پس سزاوار است که انسان به سپاسگزاری و شکرگزاری او قیام کند و او را دوست داشته و به سوی او روی آورد. و چون او نعمت‌دهنده حقیقی است، پس بهتر است که انسان در نعمت‌های او جز موافق خواست او، دخالتی ننماید، و او دادگر و عادل است و لازم است که انسان از عدل او بترسد و از عذاب و مجازاتش به او پناه ببرد، همچنانکه واجب است از انصاف او امید ثواب و پاداش نیک داشته باشد، و او دانا به همه چیز و مطلع از تمام رازها و اسرار است و از حیطه‌ی دانش او، چیزی نه در آسمان و نه در

زمین، حتی به اندازه‌ی ذره‌ای نیز، بیرون نیست، آنچه را که در سینه‌ها است می‌داند، لذا انسان هرگز نمی‌تواند او را با تظاهرکردن به خوش‌خوئی و نیک‌سیرتی، گول زند، و او به بندگانش احاطه کامل دارد. هیچ بنده‌ای نباید خیال کند که می‌تواند از سخت‌گیری او، اگر مرتکب جرم و گناهی شد، نجات یابد.

شما خوانندگان عزیز اگر در این اندیشه اسلامی (اعتقاد به وجود آفریدگاری که مالک حقیقی است و بشر در روی زمین خلیفه الله است. م.) تأمل و دقت کنید، خواهید دید که از این ایدئولوژی اسلامی یک زندگی اخلاقی به صورت صحیح، به وجود خواهد آمد و عمده مزیت و خصوصیت این طرز فکر در این است که شما نقص و عیوب آن مبادی اخلاقی را که مردم مشرک و بی‌ایمان به آن‌ها چنگ می‌زنند، در این فکر نخواهید یافت - و باز در این نوع تفکر، راه فراری برای انسان از تکالیف و فرائض اخلاقی پیدا نخواهید کرد. و همچنین شما در این مبنای اخلاقی و اصل اسلامی، راه را به این فلسفه‌های منحرف و باطل، باز نخواهید یافت تا به اتکای آن فلسفه‌ها، انسان روی هوس‌های نفسانی و خواسته‌های نامشروعش، قسمت آباد روی زمین را به دو جزء تقسیم کند و نسبت پیکی، انسانی شریف و دارای خلق عالی و فرشته صفت باشد ولی نسبت به جزء دیگر عذابی دردناک و دیو خطرناک گردد.

بالاخره این اصل اخلاقی و ایدئولوژی اسلامی، دور از نقص‌ها و عیوبی است که دامنگیر پایه‌های اخلاقی منکرین خدا بوده و نگذاشته است اخلاق انسانی روی پایه‌ی استوار و متینی، به طور محکم قرار بگیرد، این چند مزیت و امتیازی که به آن‌ها اشاره شد، مزایای منفی اندیشه‌ی اسلامی است.

و در اینجا علاوه بر امتیازات گذشته، یک امتیاز و مرتب مثبتی نیز وجود دارد و آن این که طرز فکر اسلامی، در جلو انسان یک هدف بسیار عالی و دامنه‌داری را که وسعت

و بلندی آن اندازه ندارد، مجسم می‌سازد و او را در رسیدن به این هدف عالی و بلندپایه، با انگیزه‌هایی که در ترقی و پیشرفت و صلاح بالاتر از زمان قرار دارند، مساعدت می‌کند. سپس این طرز فکر که اسلام در سویدای دل انسان قرار می‌دهد، آزمایش خداوند را منحصر در چیزی نمی‌کند، بلکه این امتحان الهی شامل جمیع چیزهایی است که خداوند به انسان موهبت فرموده است، همچنین امتحان او اختصاص به حالتی از حالات مختلف و به مقامی از مقاماتی که انسان در زندگی خود به آن می‌رسد، ندارد بلکه شامل تمام حالات و محیط به کلیه مقام‌ها و مرتبه‌هایی است که بشر در آن‌ها مشغول فعالیت می‌باشد و نیز آزمایش الهی، به مرحله‌ای از مراحل زندگی مخصوص نیست، بلکه بشر در تمام مراحل زندگی، مورد امتحان و آزمایش است.

این طرز فکر اسلامی، میزان و دائره اخلاقیات را به اندازه‌ی وسعت امتحان الهی، توسعه می‌دهد حقیقت این است که بشر در تمام آنچه که در اختیار او است: عقل، ابزار و وسائل دانش و مآخذ آن، و آنچه که مربوط به انسان و است: نیروهای عقلی و فکری حواس و مشاعر، عواطف، عشق و علاقه و نیروهای جسمی، در معرض آزمایش است و همه امور مزبور داخل دائره امتحان می‌باشد.

به عبارت دیگر، آزمایش الهی شامل تمام وجود انسانی است و به شخصیت او از تمام اطراف احاطه دارد، پس از این مرحله، انسان در رفتارش با کلیه چیزهایی که در روی زمین با آن‌ها مواجه و روبرو است و در تمام اشیائی که در آن‌ها تصرف می‌کند و در رفتار با مردمی که موضوعی از موضوعات دنیا، در میان آن‌ها ارتباطی برقرار کرده است، در معرض آزمایش و امتحان قرار خواهد گرفت.

بالاتر از همه این‌ها، آنچه که خداوند انسان را در آن امتحان می‌کند، این است که آیا انسان در کارهایی که انجام می‌دهد و تصرفی که در اشیاء می‌کند و رفتاری که با امور مزبور به جا می‌آورد، به خدائی پروردگار ایمان دارد؟ و در دل، این عقیده را دارد که او بنده‌ی خدا و خلیفه او در این دنیا است یا همه این کارها را آزادانه و با حریت تمام به

طور مستقل انجام می‌دهد؟ و یا این که خود را غلام حلقه به گوش دیگری، غیر از خدا قرار می‌دهد و در برابر بت‌های ساختگی خضوع و خشوع می‌کند؟!...

شما در این اندیشه اخلاقی اسلام، اثری از تکلف و محدودیت که از تصور محدود و تنگ دین، ناشی می‌شود، نخواهید دید، بلکه این اندیشه وسیع، انسان را در تمام مراحل زندگی و میدان‌های مبارزه و فعالیت به پیش برده و سبب ترقی او می‌شود، و به تمام تکالیف و مسؤولیت‌هایی که در تمام مراحل گذشته (که به آن اشاره شد) به گردن او نهاده شده، متوجه می‌سازد و باز این اندیشه، انسان را با یک عده مبادی اخلاقی دیگری مجهز می‌کند که اگر از آن‌ها پیروی کند و روی نقشه آن‌ها رفتار نماید، پیروزی و موفقیت او را در امتحان الهی در کلیه قسمت‌های مختلف زندگی، تضمین می‌نماید.

مضافاً بر این مزایا و خصوصیات، از آثار دیگر این اندیشه‌ی اسلامی این است که نتیجه امتحان الهی را فقط در دنیا پدیدار نمی‌داند، بلکه پس از تمام‌شدن آن، در روز قیامت نیز نتیجه و ثمره‌اش روشن خواهد شد و موفقیت آشکار و یا محرومیت واقعی، پاداش و جزائی است که در روز قیامت انسان با آن روبرو است، نه آنچه انسان در این جهان به دست می‌آورد.

این اندیشه‌ی اسلامی، بشر را به زندگی دنیوی خویش متوجه ساخته و نظر او را به طرز رفتار و شؤون این زندگی، جلب می‌کند و او را در حالی قرار می‌دهد که نتایج و آثاری را که از این کارها در دنیا پدیدار است، میزان حقیقی خوب و زشت، صحت و خطا و مقیاس ثابت حق و باطل و پیروزی و زیانکاری نپندارد. بنابراین، انسان نباید در پیروی کردن از قوانین اخلاقی و یا روگرداندن از آن، این نتایج و آثار دنیوی را در نظر بگیرد. توضیح این که اگر بشر این عقیده را در باره‌ی روز قیامت قبول کند و در دل نسبت به آن اذعان و باور داشته باشد، چنین شخصی در پیروی از قوانین اخلاقی قطعاً شکلیا بوده و در تقید به آن مبانی در کلیه حالات، عنایت مبذول خواهد داشت، اعم از این که این دستورات اخلاقی در دنیا نتیجه‌ی خوب دهد یا ثمره‌ی بد! ...

البته مقصود این نیست که اصلاً به آثار و نتایج دنیوی قوانین اخلاقی، اعتنا نکرده و اهمیت ندهد (زیرا اسلام دوشادوش امور آخرت، امور دنیوی را نیز مورد توجه قرار داده است. م) بلکه مقصود این است که انسان همت خویش را مصروف این منافع زودگذر و فوائد فناپذیر، جز به مقدار ضروری، نکند و عمده عنایت و کوشش او در دنبال منافع اخروی و فوائد همیشگی و باقی، باشد، و پس از استوارشدن همچون عقیده‌ای در دل انسان، طبعاً او در زندگی خویش برنامه و خط مشی تعیین نمی‌کند مگر این که در آن نتایج اخروی اعمال، و فوائد باقی و همیشگی را مراعات می‌نماید و قطعاً قضاوت او در انتخاب برخی از کارها و رهاکردن بعضی دیگر، این نخواهد بود که آیا این امور در زندگی دنیوی به طرف او جلب خوشی و بهره‌مندی می‌کند یا نه، بلکه تنها ملاک حکم و قضاوت او در این امور، موکول است به آثار و نتایج حتمی که در مرحله بعدی زندگی (حیات اخروی و ابدی) پدیدار خواهد گردید.

در اثر این نوع تفکر، بی‌شک سیستم اخلاقی انسان در ترقی و پیشرفت خواهد بود و در عین حال مبادی اخلاقی در معرض تغییر و تبدیل واقع نشده و غرائز و طبائع او، دستخوش تحول و انقلاب قرار نخواهد گرفت، به عبارت دیگر، انسان اگرچه از نظر اندیشه‌های اخلاقی هراندازه که فرهنگ و تمدن و عمران پیش برود، در حال پیشرفت و ترقی است، ولی مبانی اخلاقی او دستخوش حوادث و انقلاب قرار نگرفته و پایه‌های اخلاقی او موافق هر عصر و دورانی عوض نمی‌شود، تا انسان بوقلمون صفت به رنگ‌های گوناگون درآید و دارای اخلاق ثابت و عمل همیشگی و محکم، نباشد و یا مانند پرکاهی باشد که در اثر وزش باد، به حرکت درآید و ابداً استقرار و ثباتی نداشته باشد!...

دو نتیجه‌ی مهم

بالاخره انسان در این اندیشه‌ی اسلامی (که در باره‌ی روز قیامت و اعتقاد به آن است. م) دو فایده‌ی مهم در قسمت اخلاق، استفاده می‌کند که هرگز به وسائل دیگر نمی‌توانست آن را به دست بیاورد:

نخست این که در اثر این ایدئولوژی اسلامی (اعتقاد به آخرت و بهره‌برداری از اعمال، در آن روز. م) پایه‌های اخلاقی هرچه بیشتر، محکم و استوار می‌شوند، طوری که هرگز تزلزل و اضطراب نپذیرد. دوم این که در نتیجه‌ی این طرز تفکر، انسان دارای روش اخلاقی ثابت و معینی خواهد بود که ابداً ترس و انحراف و اعوجاج به آن راه ندارد، مادام که انسان در اعتقاد بدین، ثابت قدم بوده و دلش سرشار از ایمان باشد.

مثلاً راستی و راستگویی در این جهان، ده‌ها اثر و نتیجه‌ی مختلف دارد و آن‌هایی که پی فرصت‌ها و دنبال منافع مادی هستند و در تمام کارها همان منافع دنیوی را در مد نظر قرار می‌دهند، ده‌ها روش مختلف برحسب اقتضائات و حالات، برای خود اتخاذ می‌کنند - لیکن نتیجه‌ی اخروی راستی، بدون شک یکی بیش نیست و ابداً در آن اختلاف و تغییر راه ندارد، پس آنکس که ایمان به روز رستاخیز دارد و طینش آمیخته به این اعتقاد و هدف است، ناچار باید یک روش علمی اتخاذ کند و توجه به نفع و یا ضرری که احیاناً از ناحیه‌ی راستگویی در این جهان به او می‌رسد، نداشته باشد.

شما اگر توجه‌تان تنها به نتایج دنیوی و زودگذر باشد، خواهید دید که نیک و بد تحت ضابط محدود و معینی واقع نخواهد شد، بلکه یک چیز به اعتبار نتیجه‌های مختلف آن، برخی اوقات نیک و در زمان دیگر، بد محسوب خواهد گردید و از این جهت است آنان که عمرشان را در منافع مادی و دنیوی و در پی فرصت‌های مادی صرف می‌کنند همیشه در بحران و تزلزل اخلاقی به سر می‌برند.

اما اگر شما در کارهایتان نتایج و ثمرات اخروی را رعایت کنید، بی‌شک خیر و شر (نیک و بد) دارای حد معینی خواهد بود و در این هنگام هیچ فردی از آنان که ایمان به

روز قیامت دارند، نمی‌توانند فقط برای ترس و بیم از نتیجه‌ی بد فلان کار نیک و یا به خاطر طمع در اثر خوب فلان کار بد، در برخی از اوقات روش خویش را عوض کنند. سپس تصور این که انسان در روی زمین نماینده‌ی خدا است و مالک چیزی نیست و حق تصرف در هیچ چیز ندارد، مگر از نظر این که نماینده و خلیفه‌ی خدا است، قطعاً چنین اندیشه‌ای هدف از زندگی انسانی را مشخص می‌کند و راه و رسم آن را روشن می‌سازد و باز این فکر اقتضا می‌کند که انسان نتواند در برابر پروردگارش استقلال نشان دهد و از اطاعت و فرمان او سر باز زند، یا غیر از خدا دیگری را عبادت کند و به بتی ایمان آورد، یا به یکی از بندگان خدا تکبر ورزد و در روی زمین برتری بفرشد، گویا او پروردگار جهانیان است!! - بلکه او جز این که دنبال رضا و خشنودی پروردگار برود حق دیگر ندارد و باید در برابر قانون اخلاق که از ناحیه‌ی خدا است در زمینه هر عمل و در مورد هر چیزی که در آن تصرف می‌کند، تسلیم شود.

همچنین این اندیشه‌ی اسلامی در باره اخلاق، از یک طرف انسان را وادار می‌سازد که در کردار و اخلاقش از هر روش ظالمانه و خط مشی که توأم با عبادت غیر خدا و یا تکبر و کبریا باشد، اجتناب ورزد، زیرا عبادت و برتری و کبریا به مقام خلافت و نیابت از طرف خدا در روی زمین، زینده نیست، بلکه با آن تضاد کلی دارد - و از طرف دیگر تصرف انسان در چیزهایی که مالک حقیقی آنها در آسمانها و زمین خدا است و به کار بستن او نیروها و موهبت‌های مختلف را که خدا آفریده است و حکومتش بر بندگان و رعایای خدا، همه‌ی اینها باید بر وفق تکوین و روشی باشد که مالک و صاحب این جهان در باره‌ی ملک و رعایای خویش اتخاذ فرموده است، نیازی به توضیح نیست که از آثار و نتایج خلافت و نیابت این است که خط مشی و روش نماینده با روشی که مالک اصلی اتخاذ می‌کند مخالف نباشد و اخلاق نماینده با اخلاق و سلوک او فاصله و فرق نداشته باشد.

باز از آثار این اندیشه‌ی اخلاقی اسلام است که انسان مأموری بیش نباشد و نیروهائی که خدا به او داده و سائل و ابزاری که در اختیارش گذاشته است، جز در مواردی که خدا دوست دارد و راضی است، به کار نبرد. و به تعبیر دیگر نماینده‌ای که برخلاف میل و اراده‌ی سلطان در ملک او تصرف می‌کند و با بندگان او طوری رفتار می‌کند که او دوست ندارد، گناهکار بزرگی به شمار خواهد آمد، و همچنین نماینده‌ای که مالک حق تصرف به او داده، لیکن او مهمل گذاشته و آن را به کار نیندد، یا نیروئی که به او است، آن را بی‌اثر بگذارد و ضایع گرداند و یا در بهره‌برداری از امکانات و سائلی که مالک در اختیار او گذاشته است، سهل‌انگار باشد و در به کار بستن آن‌ها کوتاهی نماید و بالاخره از تکالیفی که مالک اصلی به او فرض نموده است سر باز زند و همه را پشت سر بیاندازد، چنین نماینده‌ای جداً خطاکار محسوب می‌گردد.

تعاون و همکاری

علاوه بر آنچه که ذکر شد، نتیجه‌ی قطعی این اندیشه (اندیشه‌ی اخلاقی اسلامی) این است که حیات نوع بشر و شؤون اجتماعی آن روی نقشه‌ای قرار می‌گیرد که تمام بشر یا به عبارت دیگر کلیه‌ی نمایندگان خدا در روی زمین، می‌توانند در قیام به تکالیفی که خدا به عهده‌ی آن‌ها گذاشته است، همکاری کنند و در به جا آوردن تکالیف اجتماعی همدیگر را یاری نمایند.

و در محیط متمدن و آباد بشری دیگر یکی از اولاد آدم تجاوز به حق نمایندگی برادر و هم‌نوع خویش نمی‌کند و زمینه‌ای پیدا نمی‌شود که عده‌ای از مردم بر عده‌ی دیگر مسلط شده و حق نمایندگی را از آنان سلب کنند و یا بهره‌برداری ایشان را از نمایندگی خویش به تأخیر اندازند، مگر این که ندا نکرده!! بشر یا طائفه‌ای از آن، چنان دچار انحطاط شوند که خویشان را از نمایندگی خدا انداخته و در روی زمین راه ظلم و ستم و طغیان بر ضد مالک حقیقی و توانائی خود را اتخاذ نمایند!...

این همان روش اخلاقی است که نتیجی قطعی اندیشه‌ی نیابت و نمایندگی انسان در روی زمین است و اما غرض از حیات اخلاقی انسان و هدف از کوشش او در این جهان، آن نیز به دلیل قطعی و منطقی از این اندیشه معلوم می‌شود.

توضیح این که زمانی که انسان در روی زمین مأمور و نماینده‌ی پروردگار خود شد، طبعاً ناچار است در زندگی هدفی جز این نداشته باشد که دستورات خداوندی را در قسمت آباد روی زمین به مورد اجراء بگذارد و کوشش کند در آن قسمت از اموری که خداوند تدبیر آن را به عهده‌ی انسان گذاشته است، قانون و حکم خدا را مورد عمل قرار دهد و برابر مشیت و خواست پروردگارش، قانون امنیت و صلح و عدالت را به پا بدارد، و به انواع خبث و فساد که شیطان‌های انس و جن در میان بشر آورده‌اند، خاتمه داده و آن‌ها را ریشه‌کن سازد و فضائل اخلاقی را به وجود آورده و ریشه‌ی خصال و کارهای نیک را که خدا دوست دارد و می‌خواهد روی زمین را آباد به آن و ساکنین و رعایای خویش را آراسته به آن فضائل بیند، آبیاری کند.

همه‌ی این‌ها، هدف و غایتی است که هر انسانی که روح نمایندگی و نیابت در او بیدار است، باید در پی آن باشد و مخلصانه در راه آن فعالیت و کوشش نماید.

و این هدف اسلامی نه فقط اهداف و غایاتی را که طرفداران لذت و تمتع و عاشقان مادیت و ناسیونالیست‌ها و نظائر این‌ها، آنان که برای اثبات حقانیت! مطالب لغو و بیهوده اصرار دارند! دور انداخته و بر آن‌ها خط بطلان می‌کشد، بلکه به طور کلی اهداف مهممل و باطلی را که در مغز پیروان برخی از ادیان و رجال آن‌ها در اثر اندیشه‌های فاسد و غلط در باره دین و روحانیت، جاگیر شده است، جداً کنار میاندازد و در میان این دو فکر متناقض و دور از صواب، اندیشه اسلامی (اصل نمایندگی از جانب خدا) در پیش انسان هدفی بس بلند و والا مجسم می‌سازد و تمام نیروهای او را برای انجام کار به نشاط درمی‌آورد و کلیه قوای فکریش را برای کوشش و مبارزه در هر دوره از دوران زندگی، به

حرکت درمی آورد، و همه آنها را در به پاداشتن یک سیستم مدنی و فرهنگی و ترقی و پیشرفت خویش، به کار می بندد.

در پایان خاطر نشان می سازیم: این مبانی و اصولی بود که اسلام به عالم بشریت به ارمغان آورده است تا بنیاد اخلاق را برپایه آنها پی ریزی کنیم و باید توجه کنید که اسلام ویژه ملتی از ملل جهان و یا طائفه‌ای از طوائف بشری نیست، بلکه میراثی است همگانی که جهان انسانیت جملگی در آن سهیم است و آئین مقدس اسلام، هدفی جز این ندارد که جهان و تمام بشریت، به رستگاری و پیروزی نائل شوند.

پس هرکس سعادت خویش و افراد بشری را می خواهد، سزاوار است دقت کند، تا ببیند کدام مبنا و پایه اخلاقی در ایجاد اخلاق صحیح انسانی و پیشرفت و ترقی آنها، نیرومندتر و مستقیم تر است - آیا قوانین و پایه‌هایی که اسلام برای ما افراد بشری تهیه فرموده و به سوی آن می خواند یا آنچه که برخی از مذاهب و مکاتب فلسفی، به ما عرضه می دارند؟!

وقتی که انسان با اعتماد کامل و از ته دل اعتراف کرد که پایه‌های اسلامی، صحیح تر و مستقیم تر است و بهتر می تواند انسان را به هدف و آرمان مطلوب برساند، پس نباید تعصب خشک و جاهلی، مانع از پذیرش آن مبانی و اصول و تسلیم شدن در برابر آن باشد.

و آخرین سخن ما، سپاسگزاری بر پروردگار جهانیان است.

در تاریخ ۳۰ / ۷ / ۱۳۶۵ ترجمه کتاب پایان یافت.